## ﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب در این نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

*

# MIZAN—UL—MAVAZIN
# FI—AMRED—DIN

*a*

# *Treatise of the controversy Between Islam and Protestants*

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

# ﴿ میزان الموازین ٭ فی امر الدین ﴾



﴿ اخلاص با خـدای سرمایهٔ نیک بختیها است ﴾

﴿ کلام ولی خـدا علی است ﴾

﴿ اثر خامهٔ دانش جمعـلی ﴾

در اسلامبول
در مطبعـهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

۱۳۰۵

﴿ هو العلی الغالب ﴾

# بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آیینهٔ جمال قدرت اواست. وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست . صمدیتش را آلایش بصاحبه واولاد نی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانند است ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراک ذاتش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست . وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرگشتهٔ بیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه برپیغمبر رادی . که به بندگی افتخار آورد . وعبودیت را بر رسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدداست . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملك وجودین است ومالك دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ امابعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نگاشته . وبرنشر آنها همت

کاشته وپنداشته اند · که متاعی رنگین در بازار دین آورده اند ·
واساسی متین در سرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از گفتهای آنگروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند ·
وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل
دانستند · وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك ·
وآگاهی صاحبان ادراك · مختصری بنویسم · که سعادتمندرا
مزید بصیرت شود · وفتنه جویرا اتمام حجت گردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا گرفته بود · وبعلت کمی
آگاهی که داشتم · وخودرا مرد مبارزت درین میدانها نمی دانستم ·
وناچار از پذیرفتن امر برادران شدم · که رد خواهش ایشانم
ناگوار آمد · امتثال کردم · وبدانچه توانستم اقتصار نمودم · واز
شرح وبسط در سخن اعتذار خواستم · وبرالطاف خداوندی
اعتماد آوردم · وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامه را که برای سنجیدن هرگونه میزان صحیح وسقیم است ·
ونمودن راه راست ومستقیم · بیاری خدای درطی یك ( مقدمه )
وپنج ( میزان ) راستین قرار داده · وهر کدام ازمیزانهارا برده
معیار مرتب داشتم · وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن را که
جزازراستی وحقیقت شناسی · وغیراز راه خدا پرستی نیست
بانصاف صاف · وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك · که
ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واگذاشتم · وخدای را وکیل امور
دانسته · دست نیاز بدرگاه او تعالی آورده در خواست میکنم · که مرا
وهمگنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل · ولغزش درقول
ودر عمل وقایت کند · وگم شدگان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید · انه علی کل شیٔ قدیر *

## ﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نکاه کنندکان این نامه را ۰ که ازروی راستی ودرستی عطالعهٔ آن همت کمارند ۰ وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند ۰ که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور و کر کرداند *

اخلاص را ازسحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدها داد وملاطفتها کرد ۰ بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند ۰ که انا لنحن الغالبون ۰ همانا چون معجز موسی کلیم آلهی را برسحرهای خود شان غالب دیدند ۰ سجده آوردند ۰ وایمان کردند ۰ وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند ( فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا ) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت ۰ بهرچه خواهی درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند ۰ وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار انداخته میشود ۰ وتوفیق باخداونداست *

این نامه را که بامر و التماس برادران مینویسم ۰ درغایت ایجاز واختصار خواهد بود ۰ وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بكلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد ۰ که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که همراهست ۰ طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات آنها على التفصيل شده درنقض وابرام آنها پردازم ۰ وکتاب کثیر الحجمی بنویسم ۰ زیرا که وقت خود واخوان عزیزم را شر یفترازان میدانم ۰ وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم ۰ که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت ۰ وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد ۰ ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هرمطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است ۰ راه استدلال را باید

فهمید ٠ وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد ٠ ومابیاری خدای بهرسه کونه دلیل از حکمت ٠ وموعظت حسنه ٠ وجملهٔ دیکر برهان ازمجادله بالتی هی احسن ٠ در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرامحکم خواهیم داشت ٠ وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده ٠ سخنان زشت وسقیم را باآرایش دروغین نیاراسته ٠ براهل علم تأسی خواهیم جست ٠ وآداب سخنکویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود ٠ که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند ٠ وازدرودریچه جویای مشتری شوند *

صاحبان اطلاع راپوشیده نیست ٠ که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند ( لوتر ) و ( کالون ) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردید، درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند ٠ بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند ٠ رهبانیت رابرد اشتند ٠ اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیسیاهارا امر زاید کفتند ٠ دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند ٠ حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند ٠ ودر نشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند ٠ ودر اینجا زیاده براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید *

باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد ٠ ویاازجانب خدای اذن داده شود ٠ درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد ٠ والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا برآنها واکذاریم *

﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأکید میکنم وصیت خودرا درخصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش ۰ وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار ۰ بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادر زاده ایم ۰ واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام ۰ هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته ۰ درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار ۰ این بنی نوع رامختلف کردانید ۰ وبعلت حدوث اهل بدعت وکمراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان ۰ وکمی آکاهی در مردم ۰ وقلت فهم وادراك درزمانهای پیش ۰ ونبودن اسباب مراودات ۰ وغلبات سلطان نفس اماره بسوء ۰ وتسویلات هواهای نفسانی ۰ ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را ۰ وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید ۰ اینهمه اختلافات عظیمه ۰ وحالات وخیمه ۰ درمیان فرزندان یك پدر ویك مادر افتاد ۰ وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد ۰ وبدین علت کارادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی ۰ دین حقیق وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد ۰ ودر اطراف عالم بطور های ناشایست منازعات مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکرازروی واقع بنای تفحص در امر دین است ۰ برادروار دامن همت رابرمیان زن ۰ ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن ۰ انس وعادات بمعتقدات خویش راترك نمای ۰ دل خود را پاك دار ۰ که دوکونه محبت دریك دل نکنجد ۰ معنی انصاف را ازخود جدا مساز ۰ ودرحضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو ۰ وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج ۰ وخدای را ولی توفیق دیده ۰ بمقصود حقیق که خدا وراه خدااست برس *

## ﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازا اطوار خدا شناسی ۰ وخدا پرستی ۰ وآنچه متفرع

بر این مطلب است ۰ واین میزان بر ده معیار مشتمل است *

## ﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند ۰ ودر توصیف او بصفات کمال ۰ وتنزیهش از نقایص واز هر کونه تغیر وزوال ۰ صاحبان ادراك ومعرفت از اهل هر دینی اقرار کنند ۰ بل هر صاحب شعوری اکر تأمل نماید ۰ وصانع را بعین الیقین شناسد ۰ قطعا اورا از نواقص امکانیه منزه ومعرا خواهد دانست ۰ وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *
در آغاز کتاب میزان پروتستانی کوید ۰ خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است ۰ ونیز کوید ۰ خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری از تغیر وتبدیل است ۰ واز کتب آسمانی نیز درجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره بر اتصاف صانع بصفات حسنه ۰ وتنزه او از نواقص دارد آورده است ۰ این مطلب را داشته باش ۰ که مفتاح بسیاری از امور دین خواهد بود *
پس از آنکه دانستی که عیسویان ومانند آنها یعنی کروه پروتستان ۰ از روی منطوق انجیلی که دارند ۰ خدارا موصوف بصفات کمال ۰ ومنزه از هر کونه تغیر وزوال ۰ ومعرا از نواقص کفتند ۰ افسوس داریم ۰ از اینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند ۰ وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند ۰ وازان ذات بسیطش تولید کردند ۰ تغیر حالات دراورا جایز دیدند ۰ نقص امکانی را بر آنجاوا ردساختند *
عجب است که هم از انجیل آورده‌اند ۰ که ذات پسر در ذات پاك پدر مستجن ومستور بود ۰ وشباهت وعلاقهٔ ازلیه ۰ که پسر را باپدر میباشد ۰ مانند علاقه ورابطه ایست ۰ که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد ۰ واز ازل از او ظهور یافته ۰ ومتولد کشته است ۰

لکن باز در ذات باپدر یکی است · تاآنکه نیز از انجیل از قول عیسی گوید · که گفت من در پدرم وپدر درمن است · وپس از این تفصیل · از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده · از روح ونفس ناطقه وبدن مثال آورده · وتمثیل دیگر از نور وآتش ومانند آن گوید · ودر تحقیق اقانیم سه گانه که (اب وابن وروح القدس) است شرحها میدهد · وسخنها میگوید · وروح القدس را که یکی از خدایان است · در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *
برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دومطلب رامی بینند · ومی دانند که کار ازدو قسم بیرون نیست · یاآنکه عیسی پسر خدا ومسجن اندر ذات خدانتواند بود · بعلت اینکه ذات الهی را تغیر وتبدل چه در ازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض نتواند شد · وعیسی کلمة الله را چنانکه همین تورية وانجیل نیز تصدیق میکنند · بجز بندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت · هیچ مناسبت وخصوصیت دیکر ازجهت ذات وحقیقت · باخدای نتواند بود · چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد · ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده · بت پرستانرا مردود دانستند · وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف وازتغیر ونقصان منزهش کفتند · دردعوی خودشان کاذبند *
بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست ( اتعبدون ماتنحتون ) · استماع کننده ازهر سخنکوئی پرستش اورا کرده است · هرکاه سخنکوی از خدا کوید مستمع پرستش خدا را کرده است · واکر ازشیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

## ﴿ معیار دویم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنای بیانات نیز تفصیلی درآنخصوص خواهد آمد و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد ٠ که اولا انجیلی که در دست دارند محرف است ومجعول ٠ وآنچه دلیل برخلاف این بیاورند مردود است وغیرمقبول ٠ کلام خدایی و وحی خدای دریك جای امر بتوحید ٠ ودرجای دیگر امر بکفر وشرك والحاد نمیکند ٠ وثانیا ازاینگونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای ٠ وازآنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدایی ٠ پایهٔ افهام ودرجهٔ دینداری آنهسا معلومست ٠ که یابعلت عدم فهم این همه تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست ٠ ویاخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنگونه سخنان را ازروی مصلحت جویی خویش گویند ٠

درهر زمان ودرهر قومی ٠ اضلال ملل وطوایف ازراه خدای ٠ غالبا باینطورها بوده است ٠ که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق ٠ سخنان مقرون بحق وصواب را آورده ٠ وباطل را باحق ممزوج داشته ٠ مقصود خودشانرا حاصل کرده اند ٠ چنانکه عیسی علیه السلام مکرر را گفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهندگان دروغگوی خواهند آمد ٠ وازا وصیای او گفتند ٠ که آنچه در کتب متقدمه کرده اند دراین نوشتجات ما نیز خواهند کرد ٠ چنانکه بیان این سخن نیز ازانجیل درجای خود خواهدآمد *

﴾ معیارسیم ﴿

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال ٠ ومستجمع جمیع صفات حسنه دانسته اند ٠ ودلائل وبراهین از روی عقل درانك ٠ وازبداهت اعتبار وادراك ٠ وازکتب والهامات الهیه ٠ وغیرآنهسا آورده اند ٠ وکتب وتألیفات بسیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه . پس کوش خود راباز کن . وهوش وادراك خودرا دونزدمن بعاریت بکذار . وآماده فهم این معانی باش *

## اول الدین معرفته

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست . وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود . پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم . عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند . وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود . پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست . ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

## لاتحیط به الاوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت . وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان . ازقبیل عموم وخصوص . واطلاق وتقیید . وبطور کلّ وکلّی بودن . وجزء وجزئی بودن . وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی . وبکم وکیف . وبرتبت وجهت . وبوضع واضافت . وبارتباط ونسبت . ودروقت ودرمکان . ونه ببودن بربالای چیزی . یابودن چیزی دراو . ونه ازچیزی . ونه ببروز یافتن ازچیزی . وچیزی مشابه ذات اونیست . وچیزی مخالف باآن نی . وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن باتمیز وتعین آن باابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است . وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکور شد ونه بغیر آنها ونه بضد آنها . ومدرك نخواهد گردید ابدا بانچه در پنهان ودر آشکار است . وبطور کلیت هر آنچیزی که در مخلوق ممکنست ودر مصنوع تواند شد در خالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴿ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ﴾ .

چون ذات پاك الهی را منزه از جهات وصفات خلقیه دانستیم . واز این تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم . وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم . وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدا را صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بیند . پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت در آنجا نتواند بود وورود اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید . باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه باذن خاصی که بتوسط مقربان درگاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم . وگرنه مشتی خاکرا با آن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود . این است که انبیا واولیا نیز درانمقام بعجز خویش اعتراف کردند . مگر آنکه ایشان بجههٔ نزدیکی بمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته . وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند . این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند . ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴿ وسلام علی المرسلین ﴾

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم . پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم . خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی • ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *
پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم • واز کجاییم وبرای چه هستیم • مارا مبدء کجا است وبازگشت تابکجا است • وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است • وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

## ﴿ معیار چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود • پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم • وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *
بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر بنور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای • ومطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وگوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند • ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ماازکل جهات کامل است • یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم • وبگوییم خدا قادراست مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا • وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او • وببداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم • تمامی نقایص واوصاف امکانیه‌را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنهاتنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنگونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *
پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم • وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اکر اقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند . یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *
می بینیم که هیچ خرد مند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مکر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهانرا بصفات کامله موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم . وکدام نقص است بزرکتر ازجهل برنیکی وبدی وترجیح بد برخوب . که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد . وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد وبدرا متروك خواهد داشت *
﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾
فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد . ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *
﴿ کار هر کس بقدر همت اواست ﴾
اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست . پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچکونه است . تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات واز کسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند . واولئك کالانعام بل هم اضل کشتند *
﴿ هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است ﴾
واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند . وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة کفته اند *
﴿ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرفت سنك خارا است ﴾
بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشناختن صانع است . وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او . وبازگشت مانیز بسوی اواست . که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود وکرم وبقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده‌ایم . پس بایدبان مقام نخستین که از آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجـاد وغایت خلقت . معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او . که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینهاخودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم . که این بازگشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالاترجعون ﴾

اکرچه صاحبـان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند . وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیاوریم *

﴿ هوالمسك ماکررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید . صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کنند . ودرتمامی اشیـاء این مطلب ببداهت هویدا است بنـایی‌راکه بینی بانی آنراخواهی دید . کتابی راکه‌بینی کاتب آنرا ادراك میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صـانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیـاء وجملهٔ افعـال وصنایع وحرکات وسکنات جاری وپیداست . وآن فاعل ظـاهر ازفعـل همچنـانکه بعد ازفعـل است قـبل ازفعـل است ومع الفعل است . یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود . مکر آنکه آن مصنوع صرف عـدم کردد . وعـدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنـات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگری را بر مقام ذات او وادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کاتب را که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده در چه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار او چیست واوضاع او کدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت ۰ پس ثنا سایی او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها و بها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج اورا میدانیم وخط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی در آینهٔ ادراك خود او منطبع شود ۰ مانند آنکه کسی میرعماد یا حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید ۰ وخواهد گفت حافظ عثمان را دیدم ۰ یعنی بدلالت اثر او واین معنی با لطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف ( ا ) را مستقیماً نوشت ۰ این الف راستی واستقامت را در وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید ۰ وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است ۰ وندا میکنند مؤثر خود را باسم یا مستقیم ۰ واگر توحید کنند او را خواهد گفت که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد ۰ وخواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده وچیزی از او و خارج نگر دیده است *

انیجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در انیجا خطا کرده اند ۰ واز این صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند ۰ پس هر اثری

مشابه صفت مؤثراست نه مشابه ذات مؤثر • وهیچ اثرازذات مؤثرمتولد نتواندشدودرآنجامستجن وازآنجاظاهر وبارزتواند کردید واین سخنان در نزدخداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه ازبدیهیاتست و بجز جاهل معاند کسی راجای اعتراض درآنها نتواند بود *

﴾ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴿

اطاعت کن تامظهراوصاف آلهی شوی • مستقیم باش چنانکه دربدایت آفرینش مستقیم بودی • خدارابشناس چنانکه خودرابرای توشناسانیده است • واسماء وصفات خودرادرحقیقت توبقلم تکوین نوشته • کتاب خودرابخوان وبکارخلقت خویش برس *

﴾ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴿

﴾ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴿

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی راکه آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید • وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد کردد درآن مخلوق مکرم خود موجود ساخت • واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود کردانید *

درتوریة نوشت که خدافرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم • تاآنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجملهٔ جنبندکان درروی زمین سلطنت وحکومت کنند *

﴾ خلق الله آدم علی صورته ﴿

آن انسان راکه حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد • که اوراچنانکه کامل بودمکمل ومکمل کرداند • وچنانکه خود رابرا وشناسانیده بود مخلوقات خود را نیزبراوشناساند • وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد • مکر

بعد از تصفیهٔ تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه کفته شد هر مدرکی را بامدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ۰ واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیکر نیست ۰ وچنانکه شاعری دراین مقام اورد این انسان لباس وقالب حقیقت است *

اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواند بود ۰ وآن انسان ازمنازلی که آمد مأمور بباز کشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است کردیده ۰ واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرکاه آن انسان حقیقی درهنکام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش نداد معاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم کردیده که بموت اختیاری مرده است ( من مات فقد قامت قیامته ) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید ۰ واطوار رستاخیز را از اوآشکارا تواند فهمید *

هر که کوید کو قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت او ومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر ویاد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند کان جهانیان هستند ۰ این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها کفته اند ۰ وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنهها است باداب واطواری که در کتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده ۰ وچنانکه ازآنها خواسته اند با سباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند ۰

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است * نمیدانم اینهارا که میکویم بکد امین کوش میشنوی ۰ وبکد امین دل میفهمی ۰ اکر بچشم اعتراض وکوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای ۰ وبکار دیکر بپرداز ۰ واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است ۰ امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی از انبیا واولیا بهره یاب کردی *

هرکاه بخواهیم از مقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰ از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم ۰ علی هذا درانجا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودراثنای بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

﴿ علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴾

## ﴿ معیار پنجم ﴾

ذات صانع راکه بهمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن والج وداخل کردد ۰ اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلا واشرف باشد ۰ بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا از صفات امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام مرکب باجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیاز است ۰ وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد • واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث • ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد • واکر قدیم است وخالق • خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم • واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج کردد • ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت • وکذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *
﴿ لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ﴾
خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
( خامسا ) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است • زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر ازحال عدم دخول است • وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است • وهر متغیری حادثست • پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارا مبدء مخلوقات نتوانیم دانست • پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی که آن فعل واحد و بسیط است لکن بوحدت و بساطت امکانیه • وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل و بمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی · آفرینش آفریننده کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم · که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع‌است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

❊ قل کل یعمل علی شاکلته ❊

تصورکن کتابت راکه خوردترین اثرهای آفاقی است · که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد · وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید · پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد · وازمساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست · که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند وازنوا قصش عاری وبری دارد · که درغیراین گونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل ویابخیل ومانندا ینها بوده باشد · یاآنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود · وچون هیچکدام ازاینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل · وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است ·

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است · وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات · وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است · وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقرمحض واحتیاج صرف باید بدانیم · بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرگزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع . اگرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو . زیراکه اول عدد است وواحد است چنانکه صانع احد است وفرق درمیان این دو تعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست وواحد داخل درشمار است . ونسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد ومانند کلی است از برای افراد *

اگرچه تعبیرات مذکوره بجز دریک مقامی بیشتر جایز نیست . وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست . نه نبی مرسلی را درآنجا راه هست ونه ملک مقربی را . جبرائیل ومیکائیل رادرآنجا بار نیست . روح القدس را درآن مقام نامی *

اکنون ذهن مستقیم پاک ودل هوشمند باادراکی میخواهم . که مطلب را قدری روشنتر کنم . ودلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اکمال نعمت بر راست کاران واتمام حجت بر منکران نوشتیم . ومردسعاد تمند مطالعت دراین سخنان را اگر از روی خدا جوئی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست . وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکاریک حرف ازان رانخواهد نمود . وازخدا یتعالی درخواست دارم که مرا وجمله طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نگاه دارد . والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شودنه بجدال . واینگونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیک بفهم نشود . وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس مابرای مانموده است . لهذامثالی دراین مقام بیاوریم . وازآنجا پی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیگر مبعد . پس اگر گویند دزید مانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات ( ولله المثل الأعلى ) *

## ﴿ تمثیل ربانی ﴾

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است ٠ بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی درآن ظاهر است ٠ و چون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم ٠ وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ و بجهة تعبیر وتفهیم دانیم ٠ پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام ظهور وکمال برو زاشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد ٠ بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات برآن مظهر ازجهة انیت آن ٠ وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند ٠ خواهد کفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم ٠ زید درآینهٔ بزرك بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زیدرا غیر مرئی دانیم مکر از راه اشراق و ظهور درآینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *

زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغیری درذاتش حادث نکردد ٠ وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهور ندارد ٠ وبلا کیف ظاهر شود ٠ وآن مظهر که آینه است تمامی اور ابقدریکه ممکن است درآینه نمودارشود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر راباز ید مقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك بر چیزی نیست ٠ وهیچکاه جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید ٠ که در هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است ٠ واکر اوخودرا ازمقابله باز کیرد صورت ظاهره درمرأت معدوم کردد *

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام ۰ و گرنه سخن باریک است و جهان تاریک ۰ و این بحر بی کران را در ظرف الفاظ گنجانیدن نامتصور است چنانکه گفته‌اند *

معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید

گر بریزی بحر را در کوزهٔ
چند گنجد قسمت یک روزهٔ

اگر صورت زید که در آیینه است بگوید من در ذات زید بودم و در آن پنهان بوده از آنجا آمده‌ام غلط گفته است ۰ و اگر گوید او پدر من است ۰ و از آن متولد شده‌ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده و بر او است پیوستم خطا کرده است ۰ زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود ۰ بل تجلی کلی که فعل او است مبدء آن است ۰ و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتاً مبدء نیست ۰ چه اگر هزار آیینه در مقابل زید بگذاری وجهی و شعبهٔ فعلاً از آن کلی در هر کدام از مرایا ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نگردد و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است و عکسی است منفصل از شبحی که منفصل از صورت متصله بزید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا شناسی و دیگر مطالب دینیه بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین در زمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد ۰ در انجمن خلیفه که انبوهی از مردم بودند از رئیس اسلام که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن سؤالات خویش پرسید ۰ که آیا خدای در خلق است یا خلق در خدا است و باین عبارت گفت اهو فی الخلق ام الخلق فیه آنجناب فرمودند اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیک خبر ده مرا

از آینه که آیا تو در آن هستی یا او در تواست • عمران از ایراد جواب درماند • و پس از سؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد *
چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده وکائن اول ومخلوق نخستین راکه وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی • بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب وبزم انس الهی است • عالمی است بالاتر از مدارج عقول وافهام که در آنجانه ملك گنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را از اطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود • ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار وهویدا باید دید • ولی پرده ها را باید برداشت وبیگانگی را بیگانگی رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبر دوستان خویش رؤف ورحیمی • پرده را از روی خویش بردار که یگانه وبیگانه جمال ازل را مشاهده کنند • وازشك وانكار بگذرند • لا والله آینهٔ بیگانه جمال ترا نماید *

﴿ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرگی ودر آینهٔ کوچك ننمایی ﴾

## ﴿ معیار ششم ﴾

ببداهت ادراك وضرورت عقل دراك روشن شد • که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود از آفرینش او عزوجل چیست وچگونه است • وکمال الهیت اوراشایسته چه بود • وحد ممکن مخلوق تا کجا است *
اکنون در اطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم • ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم • وحدود خود را بشناسیم وتجاوز ازان را جایز نداینم • تا رحمت الهی را مظهر شویم • وتکلیف ومأموریت خود را درکار بازگشت بسوی او بجای آوریم • ودر چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم • وازمشقات

وکربتهای غربت بازرهیم • وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم • ومصداق حدیث قدس باشیم • که میفرماید *

﴿ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴾

﴿ وبصره الذی یبصربه و یده التی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را. برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید • یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروا دیها و یا بانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب راد ریابند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور و بخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیة بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدایرا بجزا وصنع ومصنوعی نیست • وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست • جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل • وظهورکامل وتام اوعزوجل است ومرآه نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اگرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتربود • که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است • وهمچنین است اگرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیزجمالی باشد • تاحدی که عالم کثرت را گنجایش نماید کی ازآن تجلی شود • وآن وادیهای طولانی رایارای تحمل وظرفیت ازآن سیلهای ربانی گردد •

مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدراست برسد *

تمامی آینه هازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود •

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرگی را در مقابل خویش بگذار وعکس خودرا درآن بنمای . آنگاه آینهٔ دیگری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به بین که درآینهٔ دویمی سه چیز موجود گردد خودآینه وعکس آینه اولی وعکس تو . ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد . اینها که گفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت بر نوع مطلب . وگرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها که ازتعدد مرایااست برحسب کلیات است . واگرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرگاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است بنمایند . وبااین همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد *

وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا

این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیگر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر ومؤثر است حکایت (طولیه) گویند . وحکایتی دیگر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشراست بلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنگونه حکایت را (طول درعرض) گویند . وتمامی موجودات درخارج این سه گونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را گنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است • واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید • وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید • واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد • وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد • حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است • وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم • اکرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست • که اینکونه نزاع ومجادله ازجهالت ونادانی خیزد • نام آن واسطه ومظهر کل را تومیخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است • که هرکدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند • وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرابشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

## ﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی از تعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند وفهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام وکامل باید باشد • ظهورات اورادر مرتبهٔ دویم اشراقی درآینه های چند ملاحظه کردیم • که آن آینه هادر عالم اجسام انبیا ورسل وهادیان امم نامیده شدند *

تجلیات اودر مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات باآن مرآت الهیه در مظاهر ومرایا ظاهر آمدو باقتضای وضع حکمت الهیه وبجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان • یکی ازآن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز درآنچه حکایت کردند درست کردند • واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را ازمرآت نخستین اخذ کرده ونمودند • ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی ونتوانستند آنهارا بشایستکی بشناسند *

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود ازمقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند *

﴿ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اکر باشد ندانم چون کند ﴾

این است که اکر پیغمبر آخرالزمان راکسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چراعبودیت خودرا پیش انداخت ودر نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش ازرسالت او بیاورند که باانهمه اطوار وآثار الهیه بندکی اورافراموش نکنند *

﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدانیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود • ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردیده بوداصطفا واختیار کرده اورا بذات خود اختصاص داد • واورابه ﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾ وجمله نامهای نیك خواند *

اگر ترا چشم بینا ودل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق وتجلیات خود در تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست • ودرهرچه بنگری شواهد وجود ونمایندگان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق اواست وصانعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند ونفرستاده است او را مگر برای رحمت بر عالمین ﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است * چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر گردیده است بجزا ونیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است • وسلطان اقالیم دهر وزمان • وبجزاو درسر برملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك گاه وافسری نیست

﴿ ما فی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ﴾

یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید وبراو شهادت داد وچنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق گفتندی • وحکومت باستقامت میکرد وجنگ مینمود چشمهای اومانند شعلهٔ آتش بودی • ودرسر تاجهای بسیار داشت • ویك نام مکتوبی داشت که بجزاو کسی دیگر آنرا نمی دانست • اورالباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند • وگروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده درپشت سراو میرفتند • وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد • وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که برهمه چیز قادر است خود فشار

خــواهد داد ۰ ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بعــنی ملك الملوك ورب الأرباب *
تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهــارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد ۰ وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتــاج بتفسیراست ۰ وبجزخاتم انبیــا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *
بایددانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است کهبعقول ناقصه فهمیده آید ۰ ویا ازکتب واسفاری کههنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کردهاند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود ۰ وهمینکه توحــید واطوارخــداشــناسی که اساس وبنیــان است ناقص ومعوج شــد واضح است که نبوت ومقامات واطوارآن نیزناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همــان اعوجاج ونقصــا ن خواهد آمد *
دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهــار کوشهٔ را بناتوان کرد ۰ درختی کهدرروی زمین روییدهوآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجزازتباهی بارنخواهد داد *

مثل کلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت
من فوق الارض مالهــا من قرار

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجنــاب را کهازاسمــاء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آکاهی نجسته ومفــاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله کفتندواورادر ذات خدا کفتندواوراخدا کفتند ۰ مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت
حرمت ذات تونشناخته کفتند خدایی

این جاهلان چنان دانند کهاحیاء اموات وابراءاکمه وابرص ومانندانیها

کار بسیار بزرکیست • وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا ویازاده خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را از یك عضو کاو بنی اسرائیل ﴿ که بر مرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا از عیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند • ودانند که ما خدا وعیسی را بهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

## ﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطور اجمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود • فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود • واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد • ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نور است چنانکه در مراتب عالیه ودر خاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که از کثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور و وجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

﴾ سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴿
مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم کفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نوراست ۰ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *
﴾ سیاهی کر بدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴿
اکر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نکردد ۰ چون چراغی را درخانهٔ بزرکی بکذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیرمرئی شود ۰ وبالعکس اکر آنرا درطاقچهٔ بکذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نورچراغ بهتر مینماید *
﴾ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴿
چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجاتا پیدا شود ۰ وبقدری باشد که هستی آنرا نکاه دارد که درانجا بعکس اولی نوررا وجودا موجود وحکما معدوم توانیم کفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *
* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
چون خدای صانع مختار است اثر وصنع اونیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ۰ واین صفت اختیار جز درترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیکری مبدء شر متصور نیست ۰ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش دراین عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامرخود را بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *
صانع حکیم در مقابل نورظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *
پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل ودراك قرار داد ۰ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الـهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند وراه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات راباایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مگر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند رعوالم * عماضی در نبی واینده عالم
تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاک زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات
رلذرکستان آب شرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور

## معیار نهم

انسان محبوب بزین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرگونه تشریف وتکریم است ۰ وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

کهای بلند نظرشاهبازسدره نشین
نشیمن تونه این کنج محنت آباداست

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت برظلمت راماننـد نور دانستی ٠ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیـدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وپی برچکونکی علل واسباب این کاربردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی ٠ تصـدیق خواهی نمـود که برای تمهیـد اسباب عدالت واستقامت که ازصفـات الهیـه است وانسـان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ٠ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقـام انوار وتجلیـات درهر قرن وزمانی باختـلاف ازمنه وتفـاوت افهـام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسـایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشتـه شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطـاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ٠ ودرضمن آن شرایع ریاضـات جسمانیـه نیز باشـد زیرا که ترقی جسمانیان راباریاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسـانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمـال روحانیه ازآنها خواسته اند که ذاکرباشد ومتوجه بخدای ورضای اوباشد وآنهارا ازبدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نمـاید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیـل کند خاضع وخاشع شـود متکبر وجاه طلب وحریص نباشـد ومانند اینهـا ازاطواری که معین کردیده است ٠ همچنین است اعمال جسمـانیه که این جسم راعبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کد ورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیـل است اعمـال مقرره ازجنس خود ازاو خواهنـد خواست کـه هیچ موجودی درهیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر دراینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دورمانیم *

پس بسخنـان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمـامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کـوش نکن وآنها را دردایرهٔ اهل ادیان

شمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویا خرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت بخودم هان سهو مکن

ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است . ودر هر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندکان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت . وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنها ودفع مرضها بود این است که شریعت را در اطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نور ونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا از خاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کراهی جستند وآن همه فتنها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را از اهانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر او از جانب خداست وتابعان او پسر خدایش مینامند چرا دردست ما بدینکونه مغلوب ودر مانده اش ساخت وآنها را از این کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خود را درآنها جاری سازد *

خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعترا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود
واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات
حادث نیاید وآنهـا را بسبب کمراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا
واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر
وغضب خود نماید · والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم
عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین
بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولوشاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای
اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیرآن غیر
ممکن بودواین مطلبی است بسیار بزرك · وشرح آن رادر اینجا کنجایش
نیست · واکرشخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات
خـدای رادرامم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را
خواهد دریافت وازجریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار
آکاهی حاصل خواهدداشت *

## ﴿ معیـار دهم ﴾

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث
وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت
اله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا
شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات
ازل است · بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ
کبری است *
پس اینکه کوییم کلام خدا ونورخدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس
خدا روح خدا ومانند آنها · چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا
چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولا یحصی است تماماً برعنوان وارداست . واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانهاماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواندباشد اختصاص بخداداده میشود . که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهوراست وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت لله وهیکل لله وروح لله وذات لله ونفس لله است . ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است که هرکس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهدبلکه اکرباذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشدنسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

## پایان سخن

اکرانصاف را باهوشیاری تاآخراین میزان همراه خودآوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق بالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین واطوار خداشناسی برتومنکشف کردد *

هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رانمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

والحمدلله علی ماهدانا

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

## ﴿ میزان دومین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف ٠ ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف ٠ واساس این قسطاس مستقیم ٠ درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

### ﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر کیریم تاکمراه نشویم ٠ وعقل رحمانی را پیشوای خود کینم تاراه بمقصد بریم *

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم ٠ وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم ٠ ودرکار دین نیك تدبر کینم تااز ورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماتدین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطور کلی بردو کونه یافتیم *

کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ۰ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ۰ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *
برخی دیکراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونا رومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ۰ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ۰ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ۰ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ۰ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی کەدرمیان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

## اساس بی دینی

اساس این کار چنان است ۰ که خدای حکیم وعلیم امر دین را باینکه در نهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

## بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار کەبزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکنند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم الهی برما عنایت شده است معین نمائیم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ ولكل رأيت منهم مقاما * شرحه في الكلام مما يطول ﴾

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکنند . وجملهٔ افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند . ودیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾
﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن رابد وآن دیگری این یکی را غیر معتقد می شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

## ﴿ وهم يتلون الكتاب ﴾

ملاحظه بکنید ازیك توریة وموسی که اولا خودیهود یهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع کردیده است . پس ازآن عیسی آمده ومیکویند کفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام کذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود . معذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیانرا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند . کلیات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرها وختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنهارا بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودکی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اکر درست ملاحظه شود توان کفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

کذشته ازاین ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها وطوایف اهل ادیان را . وازیکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنهارا که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارندکان جاه وریاستند . وصاحبان کبر وحرص ونخوت . بندکان دنیا ومایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . ومرتکبان بر اموری که خودشان مردم را ازآنها منع میکنند . وتارکان اموری که مردم را برآنها مأمور میدارند *

﴿ ناورده بصبح در طلب شامی چند ﴾
﴿ ننهاده برون زخویشتن کامی چند ﴾
﴿ در کسوت خاص آمده عامی چند ﴾
﴿ بد نام کننده نکونامی چند ﴾

اذا فسد العالم فسد العالم

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی راکه ازانبیا واولیا میشنوند • ومی پندارند کهاکثری ازآن معجزات اموری است که خارج ازصورت امکان است وجملهٔ دیکر ازآنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد • وچون مقصود وبنیان کارآنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها ازپیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون

پس ازآنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چکونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند • وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان رابنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کالاتی که مرد درعالم خود بیند زیر بارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه بیشتر از اوآمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند • هرکس طالب باشد مراجعت بانها میناید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه • پسر خدارا مشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میکویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است . عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است . از سنك شتر بیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجاست . وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

﴾ الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴿

بالجمله آن کروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان ورد براهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

## ﴾ معیار دویم ﴿

آن کروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دیندار ان وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم . وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴾ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴿

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

﴿ شب تاریك وبیم موج وکردابی چنین هایل ﴾

از یکسوی کروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی · اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچکونه از زبان طعن وتعرض طوایف واقوام دیکر رهایی خواهی جست ومیزان تو را چکونه مصدق خواهند داشت *

﴿ معیار سیم ﴾

پروتستانها درین میان چه میکویند · آیا حق دارند دراینکه بعد ازکذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی ازآنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های دیکر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند · وترك کنند آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن کویند بی آنکه ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه · اکر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیکر آورده اید چه میکویید واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود · واکر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درکراهی بودند پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا گفته اند ومن ذکر آنگونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که از روی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم و بر صاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنگونه اشخاص را باحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست *

نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری دراین زمان از پیش نخواهد رفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیگر آوردند وکردند آنچیزیرا که درزمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى ﴾

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن دعاهارا درهنگام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردگان ببرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نگردید ٠ وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند باینکه دراینخصوص نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست ٠ وملتفت نیستند باینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اگر غلط است هرد و عمل غلط است واگر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد ٠ ومع ذلك کارهای دیگر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *

اکنون را ازاین سخن بگذریم که مارا کاری بزرگتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فرا گرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم ٠ در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنگی خود را یابیم ٠ این وجود آلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم ٠ بحظایر قدس رسیم ٠ روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم ٠ عصای خداشناسی را بدر یای حیرانی زنیم ٠ وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم ٠

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم ٠ آتش فتنه هـای کمراهی را بخلت خدای کلستان کنیم ٠ بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم ٠ اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم٠ هرمعبودی را بجزازخدای واحد باطل وتباه دانیم٠ خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

من تقرب الی شبراتقربت الیه ذراعا

نی نی یحبهم تمام است یحبونه کدام است

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

## معیار چهارم

مقدماتی که درمیزان نخستین درشناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدومسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامریست بس آسان ٠ لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روزجزا وهنکام بازخواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بودوامر بغایت دشوار خواهد شدزیراکه درآنروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

آ٠ اکرازپی امروز بودفردایی

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین به بیند وتصدیق نماید٠ مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ٠

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

## ﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازدوازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد . که این کار مسلمانان چیست که سنگهای چندیرا بالای هم گذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند . درجای دیگر مانند شتر هروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که . هرگاه کار چنان باشد که شما میگویید . یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست . شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند گردید یعنی هرکسی زندگانی خودرا بخوبی باخر میرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبدوارد آید

فقط هرگاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقا درآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید گردید *

## ﴿ معيار پنجم ﴾

اگردلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ٠ وهرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ٠ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختگی ومجعولی نتواند بود ٠ واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی وانداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ٠ پس زینت دادنفس اماره بسوء درنظرهای آنهانعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودگی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ٠ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پرنقش ونگار ﴾

﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

گمراه کنندگان درمیان هرملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنهها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برد اشتند ٠ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ٠ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحان ومعلمان دروغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه راکه متقدمین درکتب متقدمه کردند ٠ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

## ﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار رادر امر دین بعداز اقراربوجود صانع وتوصیف و تنزیه اوتعالی ودانستن اینکه مارابرای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است • چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم • که درهرحال بی دینی بکارمرد خرد مند نخواهد آمد • و بختیاری وسعاد تمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری ازآنهارا درخارج خداپرستی یافتیم • ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید • وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها رادیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم • که ما وامثال ما که بآلایش کدورات این جهان آلوده ایم • وهرگونه خطا ونسیان ازماصادرمیشود وهیچگونه مناسبترا بمقام قدس ربوبیت نداریم • وناچاریم ازاینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس رامطلوب است • کسانی راپیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر • اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویندازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند • وخدارا بشناسانند امانه بسخن • بگویند خداعالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای مانمایند • وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا برما نمایند • بگویند خدا حکیم است وحکمت اورادر افعال واقوال خودشان برماآشکار کنند • بگویند خدا غفور است و بر ما بخشایند • وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میگویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز درشناسایدن خویش بر مخلوقات بنحو اکمل صورت گیرد . ونیز از مساوی عیوب و از معاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قرار دهیم وهرچه گویند از خداد انیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشانرا مخالفت باخدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی با ایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . و کتبی آورده وآنهار ابالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی گذاشته اند . واز علم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنا بآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیگر ومخالف آن دوگروه آخر سخن میگویند وآنهارا تابعان ﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابابد بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه گروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد ازموسی مسیح آمدو گفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت
خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل
بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هر سه کروه قبول کردند
ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق
کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق
ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر
بکلی نیز نزاع آنها را برنداردیك قدری ازبنیان کار را محکم
تواند کرد که اساس حقیت در یکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم
کردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك
ازآنها براثبات مدعا قادرخواهد شد *

## ﴿ شخص بیکانه ﴾

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود
پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام
وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را
درخارج ازجملهٔ آیینهای متداولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم
بیان کرد
اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت
دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان
الهی رابتوانایی دردست دارد او رانیز در صف عیسویان نشاند
وازراه توسع اورانیز عیسوی نامید . اکرچه درواقع ممکن است
هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن
برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیقی
مسیحی نخواهند بود *
آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیاشماعیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر شمادر جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن او خبر نداده است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

تومگر صحبت میزان الموازین رانشنیدی وندانستی که اکنون سخن درتعیین دین حق درمیان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن تراقبول کردم باری بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ماوتصدیق وتکذیب از ماتمسك نمیتوانید جست . میدانی که میزان دوخصم منازع محل اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادر موسی وتوریة اتفاق اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطواراو وابن الله بودن اوو دیگر مطالب خود مانرا مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق قرآنی هم نیستیم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتوخیلی ممنون میشوم ازشماکه ازعهدهٔ این سخن برآیید ولی هرچه میگویی ازروی انصاف بگوی وهر چه می آری ازروی انصاف بیار *

﴿ عیسوی ﴾ ١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة دریکهزار وهشتصد وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که درکتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیکر انبیا نشان داده بودند متولدشد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان بانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة ومانند آن چکونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکارکردند ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

﴿ مسلم ﴾

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه ازکتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وکذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور وقوع این امر قدری ایستادکی میکند ! *

﴿ عیسوی ﴾

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است واز اینکونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب اکنون بکو ببینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

چه میکویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرکونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح کفته است که اکرموسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیراکه اودرحق من نوشت *

﴿ مسلم ﴾

تو میکفتی آیات بسیار در توریة وغیر آن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز ازتوریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب ( میزان الحق ) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنا نبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلم ﴾

اکر آیات شما ازتوریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید • وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شما است *

﴿ عیسوی ﴾

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ما وشما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ما وعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌گی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزهاهست که خیلی آدمها نفهمیده اند اکر بخواهم تفصیل این مطلب‌را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میکویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا شدندوآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودندوبشارتهای اورادرحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فرا کرفته بود پنهان شدند . اکنون اکر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکراو را کافر میدانیم . واکرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که مابا آن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ازمیزان الموازین﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود . وجدا بودن انجیل مصدق مابا انجیل شما که بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چکونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد . دیکر نکویید چرا دوعیسی ودوانجیل میکویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اکرچه وقت تنك است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بکویید به بینیم

چه خواهید کفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقهٔ ایستاده وچند آینه کذاشته ایم که اورا بنماید بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید . وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرکی وکوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی ازآن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیکر باانکه بزرك هم باشند کج نما ومعوج ورنکین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن یااعوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت و بااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل رامینمایم وآنطوراست که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اند وباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است . پس نمیتوان کفت که عیسی ما و پروتستانها وعیسی کاتولیك وروم ها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی درخارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیکر در خصوص عیسی چه میکویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن او خبرداد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری ما نیز بدآنکونه وصر یحتر ازآن را خواهیم آورد . واکر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی مانوشت نه درحق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبارکتب سماویه را میدا نستند اورا قبول نکردند کاهی جنک با او کردند وکاهی که عاجز ماندند جزیه و باج وفدیه دادند با ینکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کار هما نطور شد که شما میدانید وآنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما با شما در یك مجلس تمام نشود برا دراته دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از ین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

## ﴿ معیار هفتم ﴾

### ﴿ درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید ﴾

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعاچگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یاخداو پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبرعیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعدازموسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل میکندپس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهایی را که درحق او گفته‌اید سخنانی است که معنی آنهارا خودتان نمیتوانید بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است درتوریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکارساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم ازپیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت وسخن آوردی پیغمبر خدانمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبرفرستاده شده بر بنی اسرائیل تنهامیگویید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . وازیکطرف نجات جهان وجهانیان را ازگذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کالیه ومنزه ازهر کونه
نقص وتغیرحال میکوئید ٠ وازاینطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت
ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از اوتولید میدارید ٠ درجایی
انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکد توریة
وشریعت واقوال موسی میشمارید ٠ ودر انجیل هم مینویسید
که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد ٠
وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید ٠
که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه
مینویسد ٠ ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید
زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان
کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید ٠ راستی سخنان
شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم ٠ وبکسی از شما را تاکنون
برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات راکه برشماها وارداست
تواند کرد *

﴿ عیسوی ﴾

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است
بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب
سری است از اسرار الهیه ٠ وکسی را نمیرسد که در این مقام سخنی
کوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان
این مطلب را کرد *

﴿ مسلم ﴾

درصحبت باشما اگر انصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل
هوشمند سخنی راکه درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت کویی وحقیقت
جویی مقصودی ندارد میکوید باملاحظه وتأمل بکوید بهتراست ٠
بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق
بحضرت احدیت بیاورد وبکوید این مطلب منتهی بذات خدا است
وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وکفتکو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مگر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخوانده که درآنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شمادر حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از ابلهان واحمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگرمانندآن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را درحق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شمادر این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شمارا درجواب زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما ازاینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه درتثلیث وچه درابوت

وبنوت وجه در استحسان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی · وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت · وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را در این مجلس متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که بااهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که باانصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهرکز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکارنیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است · بهر حال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تاخدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد • وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه تواند شد • ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدانکرده ام زیرا که حال انجیل وتغییرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شما هم میدانید وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد • وگذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود • خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید • علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند • وهمین سخنان متناقض است که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

ازکجای انجیل برگناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامه ها ورساله های آنرا ازاول تاآخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند • درباب سیم لوقامیگوید هنگامیکه مردم غسل تعمیدمیگرفتند عیسی نیزچون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد ۰ ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاگردان را نماز آموخت ۰ وگویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند ۰ لکن شمارا نمیدانم اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید ۰ وچون در نزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامر وز شماهم آنرا معتبر میدانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمة الله عیسی در نماز چنین میگوید ۰ ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد ۰ ملکوت تو نازل باد ۰ ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد ۰ روزی امروزهٔ مارا درامروز ده ۰ گناهان مارا به بخشای چنانکه ما گناه کنند گان برخود را می بخشاییم ۰ مارا داخل اغوا وگمراهی نکن ۰ تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی ۰ چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست ۰ آمین *

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چندجا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

﴿ مسلم ﴾

این است که من درخصوص رعایت شیمهٔ انصاف تأکید دارم شمامیگویید انصاف باماهست لکن اگر از انصاف بپرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکید امر باقامهٔ آن نمود البته خودعامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

﴿ عیسوی ﴾

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است ۰ روزه گرفت ونماز کرد گرسنه میشد سیرمیکردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

مجری برمن داده نشد • وگاهی عاجز ودرمانده میگردید همچنانکه
یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت
خود را ظاهر نمود • ومانند این کارها که معین است از او دیده
وشنیده شده است • لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ
ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است • وفی الواقع کار مسیح
سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد • اما کیفیت
دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آن را نمیکنم
واز روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید
چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید • که هم توحید وخدا شناسی را
برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشنیده
باشید • وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری
عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین
تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿بیبل﴾ را وتعیین صحیح وسقیم
از آنهارا بیک قاعدهٔ کلیه • وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار
وعلل واسباب این همه اختلافات را • که خدای جهان در روی
زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت • ومتناقضات اعمال واقوال
انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله
وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد •
جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند ومشروح
دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی از علم یقین بعین الیقین
واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح از شما خشنود
شوند • دلهای شما از تنگی بازرهد • چشم شما بینا گردد •
گوش شما شنوا شود • مهر از دل شما برداشته شود • ومهر ومحبت
حقیقیه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم • بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش به سخنانی که انفس برشنیدن آنها گرفته نکن با دل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب از شیطان است وهیچ شکی در امر دین با تعند زایل نکردد *

﴿ میزان الموازین ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی ٠ خود را برای روز جزا آماده دار وبدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا بر کناهکاری خود شما را بمیزان الموازین محول داریم ٠ شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی از وقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست ٠ در اینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند ٠ که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد از سه روز از قبر باسمان رفت از اینقرار پس در حیات خود هیچ معجزه از او ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت از انجیلها ونامه ها است معتبر نیستند ٠ در اینصورت شما در جواب چه میکویید باینکه در قرآن آیتی در نفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما از آیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزیر رکاب بکشید ٠ من میخواهم شما را هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی را بشما نشان دهم ٠ حال شما مرا باسلام دعوت میکنید ٠ وپس از همهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکار است درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آوردراستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هرکس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری ﴾
﴿ انظرالی ماقال و لاتنظر الی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانیداز تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شداز مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیاشمانمیکویید معجزات پیغمبر شما و اعجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴾ مسلم ﴿

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکویی فقط از شما میپرسم که اکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم و کفتهای اودر خصوص پسر پاك خود . وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که دراو میدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی . بشمابکویند که همهٔ اینها که شمامیکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید وپس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها ونامه ها ورساله هاازرأی وخیالات خود شان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتوانند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست . ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعنـد کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴾ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴿
﴾ دل کمراه پاك نتوان ساخت * سفهـارا حکیم نتوان کرد ﴿

آنهاهمان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خود شان افزودند وبالآخره نیز میدانی که چها کردند *

﴾ مسلم ﴿

بدنمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی رانمیکوید

که اگر عینا آن سخن را دررد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ما لجاج وعناد میورزند . وبا اینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیقی وایمان آورندگان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات او خاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد . وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سر آنها بود . ایمان با آن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عار جزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیگر حقارتهارا بر خود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا بر خود هموار نکردند . واکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها بر ترک اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا از اعمال بازداشتند . درجواب این سخنان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟ . اکنون اگر شما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اگر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . باهمدیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا اسپردم . آدیو *

## ﴿ معیار نهم ﴾

دلائل حکمتی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهر گونه تغیر وزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر کونه تغیر وحدوث ونقصان را . بابداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك . ما را راضی توانند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را . بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی . ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا یست که مرا مبعوث کرد . بل ابداً نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر کفتن هرکز روا نبود ﴿ وآنچه از این کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعد از عیسی ناشی شد واز ترجمه هایی است که تغیر دادند واکر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدا بود وهست ودرنزد خدا بود وهست . ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد . بل اکر حقیقت کار را بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ شهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویا ازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل . ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن کردد . ازفعل تو که نَصَرَ است یانَصَرَ درهنکام یاری کردن این فعل ازتوصادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد ازآنکه نبود • پس به بین که ازآن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و برآلت نصرت منصر صادق آمد • وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود • وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعدده زید که آن زید ازجهة ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور • واین مطلب را درخود آشکارتوانی دید •

﴿ وفی انفسکم افلاتبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تاخدای را بشناسی ﴾

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن • خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است • واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست • اثرصفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدارا حدود واعراض نیست • وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی • وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگر راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه ازیکی بیشترنیست • وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا گردد وکثرت حاصل کند • وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند • تاآنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه ازآن نقطه نوشته شد • وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آنرا

نقطه علم نهاد • وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

﴿ العلم نقطة كثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او وهمان ﴿نقطه﴾ است • که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد • واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا درابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید • وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وباللفظ غیر منطق • وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وباللون غیر مصبوغ • وبالبصر غیر محسوس بریء عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا • که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست • وبلفظ بنطق نیاید • وبشخص مجسد نیست • وبتشبیه موصوف نکردیده • وبرنکی مصبوع ورنکین نشده است • باچشم محسوس نیست • ازمکانها وحدها بری است • ودوراز جمله اقطار • حس هرصاحب توهمی از اودرحجاب است *

اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است • همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخر له لا اول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد • وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم باآنکه مارا کمیت

سخنکوبی در این میدان لنك است وزبان بیان کنك *

قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی

انفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی

در اول انجیل یوحنا میکوید بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه در نزد خدا بود وآن کلمه خدا بود عبارتیست که آنرا تحریف کنند کان از انجیلیان تغییر دادند . واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه رابمتکلم کفتیم . وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد . وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی دراصل انجیل . وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود . ویوحنا برای تاکید بعد از ان کفت واین یعنی کلمهٔ خدا در نزد خدا بود . ولفظ بود نیز در انجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود . ونزد خدا که کفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید هر چیزی از آن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات در آن کلمه بود زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود وحیات نور انسان بود یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر

نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراك نکرد یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت ووساطت اورا نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای بپداداشتن نور خود آنکونه

سلطنت راباو عطا فرمود • واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است • واکر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لاأقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف و بی غرضی آنرامی خواندندی • واضح وآشکار میشد که چه کونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا • بااینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود • وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل کردید بزبان عبرانی است • که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مکر بلسان قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل کفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان از حالات مسیح میپردازد • وبرای اهل علم دراین سخن برهان آوردن زاید است • انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها • نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل کردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود ندروایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که کفته شد • ودرنزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است • نهایت کار این است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبرمردم چنان کفت یاچنان کرد وواضح است کهاز سخنانی که مسیح میکفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن دراین است که آیات انها نیز درحالت اصلیه باقی مانده اند یانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه • که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

## معیار دهم

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام بر انکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است • ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته • وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است • بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *
گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها • ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند • ونیز در حق مؤلفین وجمع کنندگان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست • وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند • وکسانیکه از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرکواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که درکتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین و رواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بساشد که هرلفظی را جداکانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اکر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبکویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو کفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدراختلافات پیداکردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شدمکر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ٤٣٨٢ ﴾ سال کفتند *
جمعی از کاتولیك ﴿ ٤٦٢٦ ﴾ سال کفتند *
کروه رومیان ﴿ ٦١٣١ ﴾سال کفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *
از مشاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا دراین زمان یعنی در سنه ١٢٨٥ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنهاتاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که دردست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *
ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنـان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح درنسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *
درنسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سـال است *
ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سـال است *
در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *
که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٠٢٩٢ ﴾ سال است *
ودر نسخـهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *
ودرنسخهٔ سامریان ﴿ ٠٩٤٢ ﴾ سال است *
والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرکی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل مانیست *

درمأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار درمیان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جانملنر ﴾ نام که از علمای کاتولیك است درکتاب خود که درسنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه‌های توریة وسایر نسخه‌های کتب
عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند
بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن
روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمال گردید . این مطلب را یکی
از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *
از تحریف ترجمه‌های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی
وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه‌های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها
ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیچ
وجهی محرف نگردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست .
وگرنه خوداختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه
در وقوع هرگونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتراز من
وشما میداند *
﴾ هورن ﴿ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب توریة رامحرف
میداند چنانکه درجلددویم ازتفسیرخود نوشته است . ودرانجا فقط
یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی را که میگوید
تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی *
درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بگفتار
درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدانجا که گفت . یحیی ازپیغمبری
نیزبزرگتراست زیراکه اوهمان است که درحق او نوشته شده است
﴾ یعنی درکتاب ملاخیا ﴿ که ﴾ اینک من رسول خود را درپیشرو
توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کنند ﴿ حقا بشمامیگویم که درمیان
زادگان از زنان بزرگتراز یحیی تعمید کننده ظاهرنگردید
امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرگترند تاانکه
گوید اگراورا قبول کنیدآن همان ایلیا است که خواهد آمد *
درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است
واثبات اخبار اورا کرده است چنان است که ﴾ اینک من رسول
خودرا میفرستم تاراه مراراست کنند ﴿

﴿ هورن ﴾ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخهٔ قدیمه کاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد واورا تمجید نمود بطوری که اکر لفظ را تأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که کفت درمیان زاد کان از زنان از او بزرکتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیز در جزو زاد کانست و از آنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند . این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمهٔ عیسی است . اکرچه این مطلب را اکر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی کفت عیسی از من بزرکتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن د روضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است ودر انجیل متی از قول عیسی باستشهاد آورد در بعضی از نسخه های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که کفته شد یعنی لفظ ﴿ در پیش روتو ﴾ نیست ودر ترجمهٔ دیکر از توریة وکتب عهد عتیق وجدید که از جانب جمعیت انکلیزی در سنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که درصفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینك من رسول خودرا خواهم فرستاد او در حضور من راه را راست کند ﴾ این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور در یکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چکونه تحریف میدهند وعبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعدازآنکه عیسی میکوید درمیان زارکان ازز نان برز کترازیحیی کسی ظاهرنشد وخوداز او تعمید میکیردومیخواهند اوراخدا و پسر خدا کویند تحریف ند هند چه کنند *

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمدآنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن درانکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *

اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده‌است بل آفریننده است واکر بشریت اورا کویندآنهم که قطع نظر ازملکوتی او جسمی بوداز اغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبنزد خدارفت • که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال بر تو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیا خبر داد • وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد • وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد • واینکونه حلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴾ ایلیا ﴿ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

﴾ لیکون ختامه مسکا وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴿

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است واز این عبارت که عیسی کفت * یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اکر بفهمید * معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اکرچه من حیث المظهریة ایلیا بود . چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیکر نیز مبرهن است که ایلیا یی بوده است که عیسی بشارت را ومیداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شد ودر آخرین هنکام عیسی باآواز بلند ندا کرد که * الیا الیا لما صبختانی * که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که * اللهم اللهم چرا مرا ترك نمودی * کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی کفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میکوید دیکران کفتند باشد تا به بینیم آیا ایلیا برای استخلاص او می آید . وعیسی باردیکر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندکان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

* کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا *

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه کانه وچکونکی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار کردید وتمام بیان در طی سه میزان دیکر کفته آید *

اکرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع ازسخن کفتن با مرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنکام مخاصمه بخواهد بغلط اندازی سخن کوید . فرضا میداند که در میان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص
توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات
هست ومیدانند که کلا او بعضا از آنها راجعی از خود اهل کتاب غیر
معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند . ومع هذا مینویسد که توریة
وانجیل هرکز تغییر نیافته است وسهل است اکر کسی بکوید اخبار
عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط کفته است *
عجب است از مؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش
بعد از ذکر آنکونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه بر غیر آنها
تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیکر آنکه
خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب
خود شان اضافت وکم نمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل
دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان
بمرتبهٔ متوجه نکاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات
وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند
که مبادایك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد ﴿ *
کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی
ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخهء های کتب
عهدعتیق را برای اومی شمردم . وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ
او کفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای
درخصوص تاریخ وغیره آوردم . وآنهمه تنها وتنها برای اثبات
مطلب یقینا کافی است *
ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق‌جویان را
از صفات بی انصافی وحق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم
تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان
آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد .
وعجب است که آن کروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ
کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند . ولی مانند عیسی کلمةالله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *

راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده اند که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت امر خدایرا کرده باشند *

والسلام علی اهل السلام

بسمه مالك الملك والملكوت

## ميزان سيمين از ميزان الموازين

اين ميزان براى سنجيدن سخنان ميزان پروتستانى است كه در خصوص انكار تحريفات در كتب آسمانى آنها وعدم وقوع نسخ وتغيير احكام در شرايع انبياء عظام عليهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واين ميزان نيز مشتمل برده معيار است *

### معيار نخستين

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت تورية وانجيل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحريف ونسخ در آنها را در كتاب ميزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودويم توانيم ديد واز متن عبارات او پايهٔ سخنان او را توانيم فهميد *
در آنجا آياتى چند از قرآن بر صحت تورية وانجيل آورد كه هيچ صاحب ادراكى درمقام استدلال باخصمى خودرا راضى نتواند كرد براينكه آنگونه دليلى را كه هرگز گواه بر مدعاى او نيست در كتابى بياورد كه آن كتاب بدست هوشيارترين ملتها در امر دين خواهد رسيد *
براى يادآورى برادران لفظ آيات قرآن مجيد را * كه مؤلف در اثبات صحت كتب سماويهٔ موجوده آورد وبعضى از آياترا نيز تماماً درج نكرد * در اينجا ذكر كنيم وحكم دلالت آنهارا بر مطلب صاحب كتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داريم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾
وماتفرقوا الامن بعدماجاءهم العلم بغیابینهم ولولاکلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

﴿ آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾
ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾
الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مرمؤلف را ازآیات مزبوره برمطلب خود چنان است ۰ که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است ۰ وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند ۰ وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین ۰ هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تاز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند
که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست
نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند . آفرین برادراک شما
آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد
سخنکویی اشتباه شده است *
میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است
وعدم دلالت آیات قرآنی را برمطلب خود بخوبی میدانسته است لکن
چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی
امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی
شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است
که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب
داشته باشدوخواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند
که قرآن نیزتوریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای
اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواندآمد *
ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است
والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت راباتو
وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اکراز قرآن
میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل
هدی للناس ﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل
کرد یدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را
بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامرد آکاه باادراك تواند کفت که این توریة
وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اکر انصاف دهی
واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *
مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون
بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را وروایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ انیتوکس تباه شد • مگر مأخذ انجیلهای چهارگانه و یا بالاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید • مگر تصحیحات متعددهٔ آنها را ندانستید *

مگر معنی وحی والهام الهی را در نیافتهٔ • انجیل اگر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است • این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال وکارهای او است تازمانی که باعتقاد شما مصلوب گردید *

مگر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای • مگر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ بر عیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندگان بر پیغمبر ما نیز جاریست • مگر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنراتا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال او چیست ! *

مگر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنهـا ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسو یهاهست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنهـا درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که از سی هزار تا یکصد و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنهـا وترجمه های آنهـا اعتقاد کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنیدهٔ که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند وازکتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیرانجیلی که دردست شما است روایت کردند که کذشته ازاختلافات دیکر باب اول ودویم انجیل شمادرنسخهٔ آنها موجود نیست *

مکرازفرقهٔ مارسیون که درنزدعیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیکر را در باطل دانستند آکاهی نداری که بجزانجیل لوقاوده رساله از پولوس را که صحیح انکاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومعهذا انجیل لوقای آنهابا انجیل لوقای شمامغایراست . مکرازتعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آکاه نیستی *

والحاصل اکر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون راکه همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد . ومارادربیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اینمقام کفایت تواند داشت *

## ﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وکفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است درکاغذ پوستین درچهار صدوپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره وپترسبورغ موجوداست وغیرازآنها آنچنان نسخه هادردست مسیحیان

بسیارهستند ۰ و پس ازآن دعوی کرد مطابقت همهٔ آنهارا باکتبی
که الآن دردست دارند *
این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بعیار
آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج
از محل نزاع *
﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است ۰
این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی
علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیزبزبان او
وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهد بود ۰ وانجیل
متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود ۰
وکاتولیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان
لاتین کویند *
﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت
واصل نسخه ها راکه متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم
نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسیا مانده اند ۰ ودلیل وبرهانی
درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد باآنکه
خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کنند تاآنکه قدیمی بودن آنهـا
بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهـا نیز قرض دیکر اواست *
﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنندکان دروغ کوی
وتحریف کنندکان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین
مطلب است آیادیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند
وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ
بزبان یونانی است که میکویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت
حال درآن نیز نامعلوم است *
﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعاکرد حال آنکه
این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست ۰ کی وچه وقت
ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها راباآن انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست . باآنکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریة وانجیل واضح وآشکار است واگر بخواهیم تحریفات واختلافات غیرمحدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم گذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست . ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جداگانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال توریة وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختگی خودرا آشکارکرد دراینجا برای نمونه بیاوریم . اگرچه بیانات گذشته دراثبات مطلب قویاکافی است . ودر این باب معیاری جداگانه بخوانیم *

## ﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دخترلوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك گفت پدرما پیرشده است ودر شهرنیزمردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز او اولاد بیاوریم . آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد وندانسته بادختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرك بکوچك گفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتوباوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم . آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد .

وهردودختر لوط از پدرخودشان بار ورشدند بزرکی پسری آورد ونام اورا مواب کذاشت و پدر موابیان اکنون اواست ۰ کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد وازاو جویاشد کفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته ۰ تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزد یواب فرستاد ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت۰ ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان۰ از کسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود که با آنهااز دواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند ۰ سلیمان بعلت محبت بآنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز از آنهاداشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند و دل اوکه باخدا پاك نبود ۰ برخلاف دل پدرش داؤدشد و پیروخدایان صید ونیان کردید *

بعداز این سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاٰخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بیبنید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است ۰ از کجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمـام کنی *
از ضیافتهـای خدا خبرندارید که در چند جاخدا مهمانیها میکند نزدانبیامی آید صعود ونزول مینمـاید وبچشم ایشـان مرئی میشود پیغمبرهای خودرافریب میدهدالعیاذبالله تعالی من هذه الا لهامات *
افسوس برچنان میزان الحق بادکه باهمهٔ این احوال میکوید یك کلمه ویك حرف درتوریة وانجیل تغییروتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد ۰ ودلیل محکمی که در این مقـام دارداین اسـت که خدابه بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امرکرد که آن کتابهارا حفظ ونکاه داری کنند وزیادوکم ننمایند ۰ حال آنکه همـان امر خدا ومسیح بآنها دلیل بر وقوع تغییرات درکتب است *
برهـان دیکرنیز ازقران آورد که خـدا توریة وانجیـل را نازل کرده است ۰ پس ازاینقراربنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بکذارم وبکویم خدااین کتاب رادرقرآن خبردادزیراکه نام آن انجیل است *
والحاصل اکربچشم انصـاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید ۰ وتصدیق مرا خواهی کـرد ۰ واکر انصـاف نکنی وستم برخود بیـاوری حرجی برمن نیسـت وجرمی برمن نخواهد بود *
اینکه شهـادت قرآن را درحق توریة وانجیـل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته ۰ ازتو انصـاف میخواهم که آیااین قرآن دربدو اسلام این سخنان رادرملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرکان آنها بطورطعن وتعرض نیاورد ۰ وآیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ ازقرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصـاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را ازاونمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسـه موجود را میکند ودرجای دیکرآنهـا را محرف می شماردآیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن رابکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند. و پس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکر کوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را کرفته وهرکونه اعتراض را باآنحضرت میکردند ﴾ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود. وشکی دراین نیست که اکرسخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند. همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی دردولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار. پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستند مکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیکر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت بر شما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید • حال حکم ما وشما باخدا است واو بهترین حکم کنند کانست • یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

﴿ وهو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنها بعد از علم وآگاهی از حقیت پیغمبر • عجب است که هیچ نگفتند وبا آنهمه نخوت وغرور بر روی بزرگواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی ما بعد از علم بر حقیت دین تو وظهور حجج وبینات از تو انکار وعناد کردیم • چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی • وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را بر خود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است ودر اینزمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی • خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتواند بود • اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرگونه تباهی وتحریف را در آنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال برد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان از اعتراض ونخواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود وازاینکونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است * عیسی را آیین حقیق بجزازیکی نبود واینهمه فرقه های کونا کون که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیکران را درکمراهی دانند بجملکی خود شان را عیسوی نامند *
پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد ۰ کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد ۰ ارمنی لاتین را بد میداند ۰ یعقوبی ملکاوی را غیرمعتمد می انکارد ۰ نسطوری رومی را مردودمی پندارد ۰ ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنهـا تعبیر بعیسوی آورند ۰ باآنکه اکرعیسی را خبری ازآنهـا باشد تنهـا ازیك فرقه خواهد بود ۰ که هر کاه بچشم خدایی بنکریم آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است ۰ واکرقدری ازروی تحقیق بنکریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

## ﴿ معیـار چهارم ﴾

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهـام حقیق شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهـای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره میدارد وزاید نیست که عبـارات اورا دراینجا بیاوریم *

﴿ درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبوراست ﴾

پس دراین صورت اکرکسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهـد شدکه امکان ندارد که اطوار عبـادت ایشان وکلام کتب آنها ازالهـام حقیق صادرکشته باشـد ۰ که تقاضـای روح آدمی را که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیقی است هرکزرفع نمیتوانـد کرد ۰ بلکه درخصوص ذات وصفات خدا وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنهـا کمانهای نالایق وناقص صـادرمیشود ۰ بمرتبـهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه وبی تقصیری حقیق و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است ویاانجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هرد وکلام الهی نتواندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم وبس *

پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنهاکرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پروتستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکنند *

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیقی باآن کلام میدانند وبس وبرمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید* کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی . ومزید آکاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت. پس عنان کمیت قلمرا بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *

این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنکر وکوش ادراك خود را بازکن *

## ﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مردبصیرتمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آکاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینکونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور . والمأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیکر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیکر باقتضای موضوع لاحق کذاشته میشود . وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *

اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تا خاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . واگر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *

در میزان نخستین از ین نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هر زمانی لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد او مقرر گردید وصحف آسمانی که صحف آدمش گوییم برآنجناب نازل آمد *

تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل گردید . وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *

تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان گرفت وروح برآن جنین داخل شد . مژدهٔ تولد مولود را قالا وحالا داد وکتاب او ﴿ انگلیون ﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *

وچون در ازمنهٔ پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییرپذیرفت بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حيض غذا ميخورد و پس از تولد شير ميخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لكم الطيبات ﴾ باو ميرسد *

اين جهان كه انسان كبير است درطبق انسان صغيركه افراد بشر است پنج مرتبه راطى كرد چنانكه مولود صغيررا تامقام جان كرفتن درشكم مادرپنج كونه تغيير كلى است كه اهل حكمت اين معنى رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دويم ﴿ علقه ﴾ سيم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اكتساء لحم ﴾ كه مقام ولوج روحست اين است كه زمان موسى عليه السلام يعنى اهل آن زمان بسيار مشابهت بعظام ميت داشتند وسخت دير فهم ولجوج بودند *

تازمان ولادت مولود رسيد يعنى عبد خداى صانع تولد يافت وبتوسط عبد حقيق آلهى ﴿ كه پدر جسمانى اونيز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ايمان بتوحيد واسماء وصفات الهيه آورده از جمله مساوى ومعايب ﴿ آمنه ﴾ بود شريعت ششمين كه ناسخ شرايع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وكاملترين شريعتها شد بعلت اينكه در طبق مولود تام الخلقه بود *

﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ﴾

چون آن مولود را تغيير كلى نخواهد بود وهرچه بزركترشود همان انسان است اين است كه شريعت ششمين تغيير نخواهد يافت ﴿ حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة ﴾ *

نميدانم اين سخنان را بكدام كوش ميشنوى وبكدام دل ميفهمى اكر كوش شنوا ودل آكاه را همراه دارى خوشا بحال تو واكرخداى نخواسته باكوش معاند ودل بغضناك هستى پس براى اصلاح خويش طبيبى حاذق ازتوفيق الهى بخواه *

اكنون را ازاين مطلب بكذريم ونسخ شرايع را بفهميم . پس مقصود از نسخ بطلان كتب صحيحهٔ سماويه نيست . وتغييربيانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحيد جارى نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس و رعایت حقوق وترك عقوق . وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرکز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت برعرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك کفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هرزمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد ﴾

به بینیم میزان پروتستانی چه میکوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چکونه برمی دارد . اکر معنی نسخی را که اسلامیان میکویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . ودر صورتیکه هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نکذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیکر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میکوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست از این سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم .

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرارداد ۰ وبنابراین انجیل هرکاه ازخدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیکردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که درآن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر برکمشده کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که درانجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کردواز همان سخنان اوبطلان مدعای اورا آشکارخواهیم داشت *

میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بدکویی درحق برادر دینی مانند قتل است ۰ درکتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودندوانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن راتجویز کردلکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

انجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارندواکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

﴿ ابغض الاشیاء عندی الطلاق ﴾

ددر نزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه درامر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان باز نان دارد ٠ وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از انیها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح ٠ با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغیردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی رانماید اکراین امر لازمی بود ٠ وکرنه عیسی را ازاین مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید ٠ اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بروقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که درترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس ازآن روزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است کهشریعتخودرا بدرون آنها خواهم انداختوآنرابردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است ونداسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود ٠ ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ٠ وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی احکام ظاهریه را ترك نکرده است ٠ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است که پیش ازاین آیات عنوان سخن از نقض عهد الهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات باآن قرینه روشن کردد ٠ که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعترا دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فواد نیز اعتقاد آورند *

بعد از ذکر آیات ارمیا باآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات راذکر نمود وهمچنین شواهد دیکر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست ٠ که ﴿ اولا ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب او ندارد ﴿ ثانیا ﴾ در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد ٠ وما همه ترجمه هارا از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اکرچه دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

## ﴿ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ﴾

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند ٠ نه آواز بلند کند ونه درکوچه ها فریاد نماید نی مرضوضی را نشکند چراغ روشنرا خاموش نکند حکم از روی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم در روی زمین داتنك نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر شریعت او باشند ٠ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *

آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *

من که خدا هستم ترا براستی خواندم ودست ترا کیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی . پروردکارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیکانه وحمد خود را بربتها نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *

اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیکری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است . واو برکزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است . روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخار آورد بدست خونی مرضوضی رانشکند که اورحمت برعالمین است . حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند . درکذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کشد ودلتنك نشود . واوعبد برکزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست کیرد واورا حفظ کند . واورابرای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند . تاآنکه نابینایان را بینا کند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمت شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد . خدای پروردکار عزت وحمد خود راباوعطا فرماید واورا ﴿ عزیز ومحمد واحمد وحید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیگانه وبتها نرسد ۰ آن عبد حقیق الهی بتها را سرنکون کند بت پرستان را دروز ماتیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین کذاود جزیره هامنتظر شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی کهبآنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنکی را باودادند باآنکه اشعیا کفت در کذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *

﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد کهای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان اطوار توحید حقیق نکردآن کاری را کهمصداق آیات اشعیا کردد *

منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باشکه بحبوحهٔ ملت عیسویان است چکونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر کردید ۰ وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند ۰ ونیز آثار شریعت اوبطورهای دیکر درمیان عسویان ساری شدوبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد ازدواج ومانند آنها درآنجا آشکار کردید ۰ وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم کفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *

﴿ اینك آیات زبوراست ﴾

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الابد امام هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکهارا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را پرخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح وبیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان
نوشته است محول میدارد ۰ وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن
عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین
ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی
تأویل کند وازآن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند ۰
حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکرکشی ودنیونت آن لشکر
در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
آورده است *
آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریهٔ مثنی را برای اثبات عدم
تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره
نیز کذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب
شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هیجدهم توریهٔ مزبوراست ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها ازمیان
برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان
اونهم وآنچه را که بازکویم بایشان کوید وهرکس سخنان مراکه او
از زبان من کوید قبول نکند ازاو بازخواست کنم *

﴿ وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی ازبنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل
که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی
پیغمبر نبود باخدا بود ویاآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد
عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ درکتب
آسمانی یاتبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
اثبات مطلبی آورد که اکرآن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب
بطلان دعوی اوخواهد بود که کفت نسخ درکتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات راکه همان معنی نسخ است نخواهد اثبات کند *

## معیار ششم

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که درانکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودرآن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین ردبرنسخ راکه آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

### کردش انکار بحدی که باقرار کشید

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریة باانجیل را میکوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکرلزومی برای آن قربانیها نماند *
درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی‌آن شست وشوی ظاهرمردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *
اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل آدمی منزل خداباشداما بعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می‌سازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *
درتوریة روزهای عید مقرر کشته بود که احدی درآن روزها مشغول کاری نشود بجز ازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت ازتقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد ازآنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا بآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکرآن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قرار است که نوشت واز انجیلها
ونامه ها و رساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت
کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *
درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او و بالعکس شهادت همان
فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را
لازم نداریم هرکسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود
اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح
آورده است *
درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت
به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *
درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب
غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت
اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *
عبادتخانهٔ سنگی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل
کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبدها برای چیست ؟ *
انجیل راتفقد پس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد
وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه
ایمان حقیقی آورده اند . ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه
هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست . ومعهذا
آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك
منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند . ودراین صورت آیا
خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است ویا آنکه برحسب پاکی
آنها ظاهر خواهد شد . ونیز معین نکرد که آیااین هیکلهای
قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا
وانمود میکرد عباد نگاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای
تعالی درآنهانیز بودن خود را وانمود میکند یانه . ونیز بیان
نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر واز سنخ جسد است ویا آنکه از دل انسانی
چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *
عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل
نشدن یکشنبه را نگفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه
بیان نمود ۰ اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای
دیگر قرار دادند و برخلاف توریتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت
وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *
ازاین سخن بگذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار گذاشتیم ۰
ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات واسباب تبدیل
اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب گفتی پس علل ومعانی
اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما
ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *
صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل
شد چرا عیسی روزه گرفت وامر بروزه داشتن کرد واگر نشد اطوار
وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *
ازآنها گذشته این پرهیزرا درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را
تحریف کردید شمانیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد
آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد برتغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *
نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای
گوناگون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال
آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این
نمازهای عیسویان چیست واگر نکرد علت تغییر نمازهای مقرره
درتوریة چه بود ؟ *
اگر ازینگونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار
خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است وبرای
اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی
واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراینمقام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف از شریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد از او باید تحقیق کرد *

## ﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختنه است که میگوید ختنه در توریة از برای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی . وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند باینجا یکه میگوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آن روی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید . وبرهان این مطلب را فصول نامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرا در اینجا بفهمیم اگرچه بیان این مطلب درجای دیگر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنهابه بنی اسرائیل نسبت داد یا ازروی سهو واشتباه است و یاملاحظهٔ دیگر ان شاء الله سهو است پس بگوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات درین باب صادر کردیده است *
عیسی علیه السلام که میکویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل او حکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مخزون بود باآنکه اکر پاکی دل از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند واز آنطرف خود میکویند که آنجناب خدا بود وپسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بکذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود کرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمةالله عیسی است دو عبارت غیر کافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذ آن نامه ها معلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم . والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴿

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی کفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد . آنکاه ابرام سجده کرد وخدا باو بسخن درآمد وفرمود همانا عهد من باتواین است که تو پدر چندین امتها خواهی کردید وپس ازین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدرامتهای بسیار کردم وترابه بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو ظاهر کردند . ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتو آیند

عهدی میکذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده • تراونسل آینده بعدازتراوارث دیارغربت خواهم کرد و پروردکار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴾

آنکاه مرابراهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان توکه پس ازتوایند نکاه داریدوآن عهدی که بایدتو ونسلهای آیندهٔ بعدازتونکاه دارند این است• که هرذکوری ازشماختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکورشمانسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه ازنسل تودرخانه تو تولد کنند یاازبیکانه زرخرید شماباشند• آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقمیت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت شما میثاق ابدی کردد • ذکورغیرمختون که پوست غلفه را ختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابترباد *

اکنون برهان مؤلف‌رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم * آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ ازنامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل‌را نیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتربینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هرکاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اکرازشریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الاباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودر معنی باقلب است و مدح اینکونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بینید این آیات را که صریح میکوید ظاهر را با باطن مطابق کنید وقناعت بر یهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نماید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است • چنانکه در آیت پیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی • که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص وابتر است • وهر کس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی باابراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلا آوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کناهان کوشتی را از خود دور کردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

به بیند پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنکونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطوار یهودی حکم الهی وامر عیسی باتصریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم کفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختندرا ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد از عیسی این کار رابی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اکرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکا راست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشد سخنی درخصوص نکارندهٔ نامه هاداریم که کاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن کفته اند وزاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ کوید ﴾

اکنون درخصوص باکره هاامری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میکویم . اکنون کمان میکنم که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیکردر انجابرای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود کفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که کویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *
اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خود آورد که ازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *
پس در صفحهٔ ﴿ ۳٤ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی *
اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اکرمقصوداز اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشار تهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بو سایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیکوید اکر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

دو آیت از سورة البقره است

یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون

افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقدکان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون

آیت سیم ازسورة البینه است

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکاراست در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت پیشترآن رابرداشته در آنجا کذاشت آنهم ان شاء الله ازروی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم ازیهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ از آنها یهودان کفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده ازآنها آنکونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز برانکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریری یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بربنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار درامر دین ازمیان مردم وبالخصوص نمونه‌هایی که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده ودرجهٔ نادانی وجهات اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون که بجهة لشکر کشیها ازجانب سلاطین وپادشاهان وظهور هرگونه فساد ظاهری وباطنی درمیان اقوام ورؤسای آنها وسایرجهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق وجدید ونامه‌ها ورساله‌های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة وانجیل وغیره چه رسد * اگر انصاف کنی این مطلب درغایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد تحریف دادند وتباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است وبعضی از نمونه‌های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را بآن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه‌های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمةً باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب و تحویل احوال نیستم واین امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل وماسند آنها کدامست اکنون ما ازاو توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده درآن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه هاي اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنهـا را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب برماغیر مستوراست . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه دربیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیق وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *
﴿ ثانیا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دومطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *
وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق باجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچه داثر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنهـا

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خـدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود را بدان که فردا در محضر عیسی وجمله انبیا با تو محاکمه کنیم وشرمناك شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خود را سنجیدی *

## ﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم از میزان نخستین گذشت که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسائی خویش کامل مطلق آفرید واو را آیینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی در حق آنجنا برا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت ویکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودر مرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *
در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحهٔ ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکرآیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودربارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندکان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میکوید *
پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی کناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودرانحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته ور وحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو کردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *
ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص ازاین همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ اوهستند بطور بداهت معلوم کردید *
اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انساذهارا ناپاك وکمراه وبدکار میکوید ویکدو عبارت نارسا ازنامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکنند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی کوید حقا بشما میکویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی کناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آوردنباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تاآنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم از آفرینندهٔ قادر همین هر کز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمآل منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه در صفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوق از ظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورابالای بام برد وکفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی نمود وکفت اکر بر من سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتو دهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کمالیهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مظهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکد ورتها کدام است *
حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *
دیکراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجزازاین کونه عالم ومتعلم ازآن عالم که مظهرعالمیت خداست دیکرمردم سراین مطلب بزرك را نتوانند کفت *
میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *
رمزی ازاین سرعظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مرا است وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم ازآوردن تعلماتی که ازعالمان ربانی بقدرخود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیداتواند کرد *
﴿ آب کم جوتشنکی آوربدست * تابجوشدآبت ازبالاوپست ﴾
برسرسخن رویم که مقصودازدست نرود . مؤلف نجات رابهیچ منحصر کرد ودلائل نارسا ازانجیل ونامها که حال آنها وترجمه هـای آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر برگسند گان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند گفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم ازکتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که ﴿ انسان در آن وقت ازگناه ومرگ وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ﴾ پس ازاو میپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این گونه ناپاکی واعوجاجهاکه در وقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه گفتی درآن وقت مرگ وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرگ عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت گناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینها نیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچگونه اورا خدا یاسر خود خواهد دانست وچگونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میگویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه گمراهی *
ای خرد مندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وگناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کاملهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *

در کتب لفظیه وحروفیه بمحافظت خدای تمسك جستی و وقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدورات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی ازحضور ایشانت شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درگذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذارد واستغفار میکرد و پیغمبر ماطلب مغفرت مینمود وهمچنین ازانبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی که موهم گناهکاری است ظاهرمیشد. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند گناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند وبیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را بپوشند وازجنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پایی گویند تا آنهارا سخنانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند ونه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق ازقدرت وعلم وحلم ودیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان راکرد پیغمبر ماسلمان عجم راناطق نمود نه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کالبهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واو را داخل برزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آیت تطهیرکرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت *

واکر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کناهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج بتمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیکرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی کهمارادرمیان است بیرون است *

## معیار دهم

ازبیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح یاغیرمسیح کفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار کردید *

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا
بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت بجملهٔ
مقربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها
سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی
حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار
بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار باشد
ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نگاشتم ودوری
ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود *
﴿ کاین همه آوازها ازشه بود * گرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾
دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت
ازصفحهٔ ﴿ ۱۱٤ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزید آگاهی ازآگاهی
اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *
وبنابراین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است
اوبخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است
وهمهٔ این گونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابر الوهیت واگردرخصوص این مدعا سؤال نمایی
که آیاچگونه ممکن است که الوهیت وبشریت بهم ملحق شود پس
من هم ازتو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤلها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
وهرچیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد وبحث
شئمت خدا وندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آ. می

همینقدر کافی است که بدانند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق از ملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *
این مطلب را در معیار هفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در اینمقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم ۰ وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بربیان خویش خواهیم بود *

﴿ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را درکتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودواز آنطرف نیز میخو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر برآن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچارشدند ازانکه آنجناب راد وجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بربشریت او کنندو آیات مجهولة الحال دیکر را که بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارندچنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *
نخست معنی قدرت خدای رابرهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *
خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *
این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است درمیان پوست

تخمی یا جوزی نتواند گنجید *

خدای را اول مخلوقی بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهر چه آفریده شود در اینجهان است وبعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدائی دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *

دیگر واضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند گردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . وقدرتی که در مقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است . وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسمائه تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود وواقع نگردد وتعلق نگیرد . نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نفی کنیم *

﴿ اتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی از مخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود یا بد . یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اکر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشرهای بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست وکار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

حلول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بد وزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت ازکفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات اورا جایزدانستند. نمیدانم چه میکویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با اومغایر با حال بعد از اتحاد است . وتوخود در اول کتاب وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی . وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی باجسمانیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدائی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

بآلایش حلول واتحـاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را
درحق شـاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اندو درانجـیل
خودشـان نوشته اند *
اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای
پدرهمه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ﴿ یعنی ایمان
آورندکان بمسیح ﴾ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا
فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی بآنها دادم که یکی شوند چنـانکه
مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند
که تومرابعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان رادوست داشتی *
نیز ﴿ درآن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترابآنهادادم وجهان دشمنی
بایشان کردزیرا مانندآنکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند
وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من
ازجهـان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی
وعدهٔ تودر حق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تومرابجهان
فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *
﴿ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم
بشمابیان میکنم که شما باما متحدباشیدوفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر
اوعیسی مسیح است ﴿ نیز درآن فصل است ﴾ اما اکرما نند اوکه
درروشنایست درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحدهستیم *
﴿ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ﴾ باورنداریدکه من در پدرم
وپدر در من است آنچه بشمـا میکویم ازخودم نیست بل پدری
که در من است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ در من ساکن است بعمل
آورد ﴿ نیز درآن فصلست ﴾ درآن روز بدانید که من در پدرم
وشما درمن هستید ومن درشمـا هستم *
﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا وپدر همه یکی است
که اوبالای همه است وباهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم
نامهٔ قورنیتوسیان است ﴾ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل درجملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت درجملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا درآنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درما شد ودر خدا شد *

اکنون برا در اترا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیق الهی که دراصل وترجه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که درکتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿ اولا ﴾ وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب باترجمه ﴿ ثانیا ﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باوکوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿ انفکم سمین ﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿ بینی شما فربه است ﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ﴾

راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیگر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس . و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت بر خدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدا نامید *

﴿ وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنى فقد رأى الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی با خدا * رو نشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را با مسیح ودیگر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامدها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت . واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری کدر انجیل وغیر آن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت برمطلب اهل تثلیث نتواند داشت · بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیا واولیامیباشد · واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیرشایع بوده است ویهودیها میگفتند ماپسران خدا هستیم *

* درفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است * خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزارکس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است · والیسع نیزاحیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع ازتوریة است · وآنگونه معجزات را که ازعیسی روایت کرده اند در حق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند · دمکاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وبیداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن در بطلان ومخالفت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر گردد · لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آکاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است • وداشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیکر نیست • خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت • وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطا فرمود ومنتی بزرک براو نهاد *
﴿ ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ﴾
ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود • وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود • ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرکاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم • وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا برتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد باینکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *
پس باقی نماند از برای ما مکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیا اخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه • وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردید یانه • اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خدا وندیاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبرموعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود. که پس‌ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنهـا بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقـام بربیا ن مطالب دیگرکه ذکر آنهـا بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختبارکه خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودر بارهٔ هرگروهی از ملل جاری است اقتضا چنـان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانـند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند. وهمچنانکه پدر مارابی واسطـهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیـل فرمود ومأمور برتعلیم و بشـارت کرد . یعنی انکلیون را بر وی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت. وآنجناب آنچه راکه مأمور برآن بود ازتبلیغ واداى رسالت و بشارت بعمل آورد. وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیردرجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختبار شد *
سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال کفتیم وکسانیکه جویای مزید آکاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند ۰ واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نکاشتم این مطلب راشروح داشتم ۰ ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است ۰ دراین مختصرنامه تطویل وشرح و بسط را دراین مطلب زاید میشمارم *
آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ۰ که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهادیان ومبشران وانذار کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند ۰ تا آنکه ایمان آورندکان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که درآن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ۰ واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مکر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمة الله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرامکررا ومؤکدا برای تلامید واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی کفته خواهد شد بشارت پیغمبرآخرازمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند ۰ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغکوی پیداشده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ۰ وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادرحق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله راکه شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکو یا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شماها را بجای متاع کذارند یعنی میخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که دراین مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغکو یافتن تورسولانی را که میکفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغییرات وبدعتها که درآیین اوکذاشته شد. واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتر بیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شده تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهرشده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چونهان شود * شبپره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمة الله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ زدیکی بعثت فخرکائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند وبعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایران فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی برد ارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که در هیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی
خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند
او نیز از آن دروغگویان است *
ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویی لفظا ودلالة تغییر
داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین
خبرتا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر کرده .
معلمان دروغگوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی
ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأ ویلیه مقصود خود شان را
از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را
بود دراینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *
مقصود عیسی را که درخصوص گمراه کنند گان بعداز خود خبر داد
ومؤلف ما بدیگر عبارتش آورد ازفصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم *
عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها
درهنگامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند
که این علامتهای ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر
کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند
وبنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *
عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد ازمن
بیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نگارش یافت . ومؤلف
آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند
واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند گان دروغین بعد از
مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود
حقیقی را در پردهٔ اختفا گذ اشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم
آنها تصریح کنم ورنك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم .
که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واگر پیغمبران
دروغگوی نیز باآن معلمان بگوییم باصطلاح خود شان خواهد بود *

مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغکوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیق از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن کفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باانکه اعتراض شما در این مطلب کذشته از حذفیات وتحریفات از جهات دیکر نیز مردود است *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید ۰ و لازم نکرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است ونکفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرموده مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد ۰ و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات راکه از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت بر منکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین راچنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *
اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که درحق پیغمبرموعود ومنتظراست بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل وبهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند ۰ وپس از علم وآکاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند ۰ چنانکه یهودان درحق مسیح وبشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *
افسوس برآنکونه دینداری باد ۰ ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکند ۰ ودرحق یحیی نیزمانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بریهودان را برخود ننك ندانستی ؟ *

## ﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم ۰ ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبرموعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکند ۰ ولفظ برادر راکه درتوریة کفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند کهاهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند ۰ وبالبدیهه برادریکقوم

طایفهٔ دیکری است که ازیك پدرجدا شده اند چنانکه این معنی درحق نسل
اسمـاعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند
و بنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست ٠
این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش
میفرماید خدای پرورد کارتوازمیان برادرانت پیغمبری را مانندتو
مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل
هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند
تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت
این کلمات رابر پیغمبرموعود وراست نیامدن آنهادرحق عیسی خصوصا
بمعتقدات عیسویان که درآنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم *
درصفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که دربیان این آیات
بسخن پرداخت میکوید ٠ ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میکردد
که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم
که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق
و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسمـاعیل ٠ وآیاتی
دراینجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای اونتواند داشت ﴿ خدا
بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهـارابدیار
غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل
اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت
تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ
الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد ٠ واکر
عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش
کنند مطلب بغایت روشن است ولکن ٠ حب الشئ یعمی ویصم *
چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این
مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد
ازهمین توریة بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد ٠
وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن ونوشتن الفاظ ولغات آگاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار و نکات غیر محدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست ۰ و پیشتر گفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد ۰ مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میگفتند وتا اکنون نیز میگویند ومقام حقیقی اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید ۰ پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن گذشته از اینکه درعالم جسمانیات و توالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم ۰ وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا ۰ لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم ۰ یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خودمان دانیم ۰ وگوییم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی درحق او جاری گردد ۰ که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود ۰ وکسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد ۰ بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نگویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ درانجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه هـا را ثمرشایستکی بتوبه بیاورید خود بخودنکویید پدر ماابراهیم هست زیرا کهمن بشما میکویم خدای ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهدابدی خدا را برداشتنداز نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهنـد بود وابراهیم واولاد حقیق ابراهیم از باطـل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ۰ اکر محبت خدارادردل دارید وازعصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقترا یابید ۰ واکر بخیال باطل بکویید مابلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارانجات خواهدداد ومارارهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما وازعقاید واعمال شماداشته باشد یاآنکه شمارابشناسد وقبول کند ۰ همین آیاتی راکه میکویی دراختصاص برکت امتها برنسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است ۰ آیادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم رامأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ۰ مکر شمـارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همـان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیـاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای رادرحق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ درمعیـار هفتم ازمیزان سـیم ﴾ عبـارات توریة راشـنیدی ووعدهٔ خـدا راباابراهیم درخصوص برکت یافتن جهـان بذریت اووظاهرشدن سرورها از نسل اوداستی ۰ آغازسخن را ازآنجابکیر واستواری امرمیثاق ابدی رادرخصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشـارت الهیه را بذریت اسمـاعیل دریافته پایهٔ بیـان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور ازتوریة است ﴾ ابراهیم بخدای کفت همانا اسمـاعیل درحضرت توزندکانی کناد ۰ واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد . وازلحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت تو زندگانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است . زیراکه آنجناب درجواب بشارت ازاسحق این سخن را گفت ودر جواب ابراهیم ازتولداسحق وثبوت عهد ومیثاق دراوو درذریت او خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینک اورامبارک خواهم کرد و برکت خواهم داد واورا عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴾ از اوتولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ و پس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع گردید . وابراهیم نود ونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امر دائمی که از جانب خداصادر شد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴾ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه و وعدهٔ مبارک شدن زمین بذریت بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان و بجزاز ایشان دوازده سرور دیگر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد درایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعدهٔ الهیه در وجود مبارک ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد . واجر رسالت پیغمبرآخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت پیغمبر مودت خدا ست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ﴾

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید · وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت · وپیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجزاز آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ١٨٩ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست · که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکرسخنان اوسقیم وغیرمستقیم است · که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودر حق من نوشت ﴾ واز این سخن میکوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است وپیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است · ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیاز مند بتأمل نخواهند بود · نوشتن موسی درحق عیسی اکرانحصاربأین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند · پس عیسی را اقلا پیغمبرکویند که مطابق باللفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که بااین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید · پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برادران او تواند بود مندرج ساخت ۰ وچون دانشمندان را ایراد آنگونه سخنان نشاید از جواب براو گذشتیم *

ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید

## معیار سیم

گوش ادراک خودرا بازکن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف ومأنوسی ۰ همه را ازدل خود موقةً دور نمای ۰ مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بگذار ۰ وپس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک وفهم سخنان است درنظرگاه خدای باختیار خویش راه پیمای *

ازبشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبرآخرالزمان است دراینجا بیاوریم ۰ ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم ۰ وپس ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیقی ایشانرا درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست ازبشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم ۰ ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن گوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت ۰ وگذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب گواه راستین خواهیم دانست *

آثارصفات قهر وغضب خدای درهر زمانی بطورهای گونا گون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آکاهی بشایسته دارند *
﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعاً بی ادراك بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند کرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاك خواهند شد *
خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاك نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باك نکند ودرکتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *
﴿ درآیات فصل سی ودویم از تورية مثنی است ﴾
انا هوالذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وکویم که حی ابدی منم . اکر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسدازد شمنان انتقام خواهم کرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم . شمشیر من کوشت خواهد خورد وازخون کشتکان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *
﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتورية است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شمادر پیش روی شما بیفتند . وپنج کس ازشما صد کس را غالب شود وصد کس ازشماده هزار کس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ کمان نکنید که من برای کذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *
درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب کفته شدکه انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وکرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وبی بها باید دانست *
درایخقام تمثیلی ازحدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است . وازآنطرف دیت قطع دودستا زآدمی هزاردینار است که پانصدلیره این زمان خواهد بود. یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وبسید مهدی بحرالعلوم نظما نوشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عزالامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلاقی ربع دیناری بریده گردد . درجواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آنرا گرانبها داشت واو راذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیٔ بل ازلاشیٔ کمتر ودرنزد او ناچیز معدود شوند *
*سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است. وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها گمارد . وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونگذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت وراسخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابر آنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت گردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ دراصلاح نیست . وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . ویا آنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خدا شناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد . وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور . ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم اواست خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرگست *

﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنگامه نزدیك شدٌ لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او ❁ عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان ❁ است ۰ ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلا نهایت خواهد بود ۰ غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار وبر قرار خواهدداشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن ۰ وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای ۰ وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق کذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن ۰ وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم اودر اقطار جهان جاری کردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند ۰ پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را برداورد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد ۰ وبنیان بت پرستی را براندازد ۰ صیت توحید وخدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه های کوزه کر بشکند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد ۰ وباشمشیر آهنین حکومت کند ۰ حکم ابدی را درجهان بکذارد ۰ آیالازم نبود که عضوشقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار ۰ در چنان حالی اکر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیکر پیغمبران که جنك نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعداز عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد واز جنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومعهذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ اناالمسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف نموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نگذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . وازپای در آورنده قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را برآنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا راها کند ﴾
﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود
از جانب خدای میفرمود ﴿ لا اکراه فی الدین ﴾ بل بسیاری از آنها را
در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *
چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن
شوکت باطـل واعلاء کلمه حقـه مقصود بود واین مقصود درانداک
زمانی بخواست خـدای دست داد ۰ ورشد وراستکاری از غی
وگمراهی تبین گرفت ۰ ولازم بود برجهـانیان معنی خضوع
وانکسـار رابنحو اکمل نیز بفهمـاند وآنها را آگاه سـازد ازمقصود
حقیقی خود که مغایر بود باشمشیرکشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض
بودی ۰ پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده
سروری را که بشارت ایشا نراز نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن
سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور
بشهـادت وقبول هر گونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود
ازقضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرهاداد وقاتلان آنحضرت راباسم
ورسم معین ساخت تابر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را
مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست ۰ ونیز جمله آن
﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفهٔ آسمـانی مأمور بترك ریاست
ظاهریه داشت حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکوت
ونکشیدن سیف الله ذوالفقـار که در انجیل نیز بعبـارت شمشیر دوزبان
ازآن تعبیر آورده‌اند ۰ وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت
ایشان رابرجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت ۰ وعنوان
شفـاعت گاهان تمـامی امت مرحومه ساخت ۰ لهذا آنحضرت
باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهیدشدوهر مصیبت والمی را که هرفردی
از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواندشد برخود گرفت چنـانکه
در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن
بزرگوار مشروح ومبسوط است *
چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که درآنهاست مارا از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی گفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است

ودرآسمان امر عظیمی مشاهده گردیدیعنی زنی بود که آفتاب راپوشیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب . آن زن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد . وامر غریبی درآسمان مشاهده شدهمانا اژدرهای بزرك سرخ رنگی ظاهر شد که آنراهفت سروده شاخ بودو برسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارگان آسمان را فرو روفته برزمین ریخت . وآن اژدرهادر پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تاآنکه بمحض تولیداو را فرو بردن میخواست آنزن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اگر بتفصیل دراینجابیاوریم مارا ازاصل مقصود دراین نامه باز دارد ولازم آید که مقدمات چندیرا که درتفسیرا ینگونه کلمات بزرگان بکارآید تمهید کنیم واین عبدبی بضاعت راگذشته ازملاحظات دیگرفراغت حاصل نیست که ازعوارض دنیویه سخت پریشانم مگرآنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم گفت *

خورشیدوماه اشارت برنبوت مطلقه وولایت مطلقه است . آن زن مادر سبط پیغمبرآخرالزمان وقرة العین رسالتست وزوجهٔ حضرت مرتضوی است که نخستین سرور ازدوازده سرور مبشردرتوریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیراکه درمطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود لم نجعل لهم

من دونهـا سترا ﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود · ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن کردد ·· وگروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك اودیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها وبعلها واولادها وعلیها السلام ماه ولایت رادرز بر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود · ونیز حـدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظـاهر شد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد · زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن برآن مولود میـدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن اوواولاد واصحاب اومشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین وعین انسـان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسـان کند · وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان · وشفـاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیـال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهر کونه مصیبت والم راقبول کند · وبجهة این وصیت که احسان بود نام آن مولودرا ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسـان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خداشد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمدبه ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثارالله شد *

آن زن رادر بالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشـان

متاخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *
وامر غریبی درآسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت • واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد • که اورا هفت سردر مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند • ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه پیداشد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید • فقط درمقام فواد که بالاترازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در *
﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾
ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر آنرا از برادران روحانی خواستیم *
دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد • ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولا یعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *
آن رئیس شرور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد • واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید ۰ لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را از این جهان بردارد که خللها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد ۰ وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر اورا در زمین داشت تاآنکه هرکه اورا زیارت کند خدایرا زیارت کرده باشد *

﴿ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم ۰ اگر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند ۰ کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییر درآنهارا جایز نمی دیدند وتبعیت بر رئیس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند ۰ تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

﴿ وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ﴾

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او رابشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم *

## ﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیگر درتفسیر آنها ذکر میکنند ومیگوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی از روی ترجمه های خودشان دراینجا یاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخرالزمان است ویادلالت بمسیح تواند داشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست کفت یانامهٔ ایمانیان *

واگرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هر کز نامی از نامهٔ اونمیبردند و بسخن او تمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل و پنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیك برآورد ۰ کارهای خودرا برملك عرضه کنم ۰ زبان من قلم دبیرماهری است ۰ نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهرمبارك داشت ۰ ای توانا شمشیرخودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است ۰ درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو ۰ دست راست توکارهای عجیب وهیبتنا کت بیاموزد ۰ پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشیند ۰ اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباداست ۰ عصای مملکت عصای عدالت تست ۰ نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن کرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشرکائت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست ۰ ازمنازل شرفتاك توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد ۰ ای دختر بشنو ونگاه کن و بگوش
خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن
تورا ملك خواهان شود ۰ زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
وتواورا سجده آوری ۰ دختران صور برای پیشکشها بیاورند ۰
توانگران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دخترملك
ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز
رفیقسان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند ۰
وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند ۰
اولادتو بجای پدران توباشند وایشان را برتمامی زمین سروری
دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار
برای تواعتراف بیاورند ۰ تمام شد زبور چهل و پنجم داود
علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین
اودر زمین درنزد هوشمندان آگاه آشکار است واز جمله جاهایی است
که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾
﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین
سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل
انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام
انکار نماید وحال آنکه کتربینی اورا کی درشهات تمامی آیات مزبوره
برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود
که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعنها درآیین خدا کذا رد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت
وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است
که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده
واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نموده
فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسك بآن میشود
چنان است *
لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای
ملکوت توعصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب
خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان
تو برتری داد *
در اینجا یك لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی از عیسی تواندبود پیدا کرد
ودست آویز ساخت پس ازاینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند
حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة
براین جاری است . ومسح بروغن بهجت بمعنی شادکام ومسرور
داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبوررا چرا درنامها بتمامی
نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دوآیت را بچه
قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾
است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکنند *
اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانسند که خدا تعبیر ازغیر
ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که اورا خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت
بهرمعنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف
بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
بزرکوار اعتقاد کردند ودر حق اوفرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح
بذات الله ﴾ همین دوآیت زبوررا تماما درحق عیسی نتوانند بیان
کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دوآیت راکه آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود . وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف رابه پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که درترجمه گفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودربعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . ومیگوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست . ودراول آیات چنان گفت که شمشیرت رای توانا بربالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو . واین معانی بجز درپیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بودعیسی رانه سیف بودونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بگذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است . این است که پولوس این کاررا بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تاآنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهدلهذا اختصار در سخن رابهتردیدیم *

زبورچنین می‌سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت ۰
وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد ۰ وبدان سبب
چنانکه برابراهیم وعده داده‌شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود
که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت
یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خود را بربالای ران خویش بعادت
عربی بیاویز و بکوی انانبی بالسیف ۰ که عزت تو و دین تو وشهرت
نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجزائر بقهاریت سیف الهی
تواند بود ۰ برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ۰
دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است
کارهایی بر تو مینماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ۰
پیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل
برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند
اقوام مقهور تو شوند ۰ کرسی توای خداوند شریعت ابدالآباد است ۰
وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا
وعماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای
مستقیمهٔ ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن کرفتی ۰ وبدین جهات
که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری
باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ۰
وملك وجودین ومالك دارین نمود ۰ وبدین سبب ترا با بتهاج دائمی
مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چکونه کواهی
میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است
ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخری را که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چکونه بعیسی
تأویل کردند مقصود ازشریکان اکرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدارا نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر آنکه بگویند از این دوشریك اورا برتری .داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود کهماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ماکه میگوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبرعلیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام و بزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه درهرحال دیگر برضا ومیولات که ارباب آگاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از اونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست وبس . وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است .

ودر اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای[illegible] را درانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارت کردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید گفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

## تفسیر الهامی

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بربعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت برمسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبوربا آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

**یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین**

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم وانکاه اسب سفیدیرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میکفتند برای حق استقامت جنك میکند ۰ چشمان او مانند شعلهٔ نار بود ۰ وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجز او کسی دیکر نمیتوانست آنرا بخواند ۰ وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکفتند ۰ وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید با جامه های سفید ولطیف پرندی درپشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد ۰ باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰ ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد ۰ وبرلباس وران خود نامی دارد یعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بکویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که دراینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ۱۸۲۷

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد ۰ ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ درلندن ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشرکردید ۰ اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که درصفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خودشان آورده اند *

کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تاآخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت ۰ که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد ۰ ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه درترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصوق است وبجای پامال میکنند چینیه جکدر ۰ ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکنند کفته است باصا جقدر ۰ ومعنی عبارت موافق این دوترجمه بکلی مغایر ومنافی باترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد ۰ ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر دریکی ازتفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصر ان الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیهٔ مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد . اگر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد . بتخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن راچه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وگرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وپهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی مسلك الملوك ورب الارباب · ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن بر تمامی موجودات هیئت وربوبیت داشت · و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظا مکتوب شد · وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلا وکونا ربوبیت اوظاهر آمد · وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هوصنع الاله والخلق طرا * صنع من کادان یکون الهاً ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال در معیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم · اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

کاش مرا زبان کویایی میشدو ترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر دراینجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب · کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونور اقدم بسخنان امکان واکوان معدو دنکردد *

﴿ قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که · خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا در مجمع پاکان تسبیح کنید ۰
اسرائیل با آفریننده‌ٔ خویش فرحناك شود و بنی صیهون بملك خود
شادمان کردد ۰ نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل
نمایند ۰ زیرا که خدای ازقوم خود خشنود است تواضع کنندکان را
با استخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند
ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بردهان
ایشانست وتیغ دوسر در دست آنهااست ۰ تا آنکه ازامتها انتقام
کیرند وآنهارا ادب آموزند ۰ ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا
مغلول سازند ۰ تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند ۰ این
بزرکی مرجملهٔ پاکان را خواهد بود *
این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب
خدای از او خشنود نشد بل درنهایت زند کانی دل اورا زنان او مایل
بغیر خدا کردند ۰ وبعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد
شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان با آنحضرت بودند
که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان
بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت
محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسرورهارا در قید
مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکانرا بزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند ۰
وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰
واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را ازجانشینان آنحضرت بوده
وخواهد بود *

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلاً وترجمةً پیشتر بیان
کرده ایم ۰ وپس از وضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت
کرده وکذاشته اند درتعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ٠ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهد ارومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴿ درفصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه راکه شمادارید تا آمدن من استوار بدارید ٠ آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرانکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ٠ مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنهاحکم آورد ٠ وآنان مانند کوزه های کوزه کرخورد خورد بشکنند ٠ وستارۀ صبح را بوی دهم ٠ کسانیکه کوش دارند بشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعتاو بشمشیرآشکارشود ٠ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه کر حورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی براوواکذارد ٠ واواعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ٠ برخلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند ٠ ستارۀ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ٠ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شدبر نزدعیسی بود بروی مسلم کردد ٠ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ٠ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ اوبود واز اوبود که بشؤنات واطوار درانبیاء وابرار بودیعت از او بود ٠ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویداشدآن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیرواشارت ﴾

درانجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجود است وما در اثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیر ازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمند وتوانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیر وکنایت از هیئت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد در شریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات کوناکون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰ ومؤبدان درعهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ۰ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نارفارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح منامًا یملك منهم ملوك وملكات علی عدد الشرافات وكلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکرههای ایوان کسری

بود ودرلیلة المیلاد نبویه منهـدم کردید چهارده بود ٠ که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم بهمان عـدد ملك وملکه درآنجا سلطنت کردند ویزدجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمـان هلاك شـد وتفصیل این وقوعات درکتب تواریخ مسطور است *

## ﴿ معیـار ششم ﴾

ازبشارتهـای توریة بعثت حضرت نبوی را ازاول فصل چهـل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم ازمیزان سیم نوشتیم ٠ اکنون بشـارت دیکراز آن فصل را چنـانکه درآنجا وعـده کردیم دراین مقام بیـاوریم *

### ﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ٤٢ ﴾ اشعیـا است ﴾

اینك کارهای نخستین بوقوع پیوست ٠ از حادثات آینده نیز شمـارا آکاه کنم وپیش ازآنکـه بشود بشمـا بشنوانم ٠ ای سوار شوند کان بدریاها وساکنان وپرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آورید ٠ حمد اورا ازنهایات زمین بکویید صحراها وشهرها که درآنها است آواز رابلنـد کنند ٠ دهکده های مسکونهٔ قیـدار وساکنان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زننـد ٠ خدایرا تمجیـد کنند وحمـد اورا بجزیره ها رسـانند ٠ پرورد کار مانند جبـاری بیرون آید ٠ مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند وصیحه کنند بردشمنـان غالب آید ٠ زمان بسیاری سکوت کردم وصبر نموده وهیچ نکفتم ٠ دیکرمانـند زن زاینـده فریاد کنم ٠ هم ویران سـازم وهم فروبرم ٠ کوهستان وصحراها را خراب تمام نبـاتات انهارا بخشکانم ٠ نهرهارا جزیره‌ها کنم دریاچـه هارا خشك کردانم ٠ نابینایان را براهی که نمی دانندرا همنا شوم ٠ ودرشارعهایی کـه آکاهی ندارند آنهـا را براه برم ٠ تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم ٠ وکجیها را براستی مبدل سازم ٠ اینهـا را درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم کرفت ﴿ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴾ تاباز کشت کنند . کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *
بردانایان اسرار آکاهی ونجات یافتکان از تاریکی جهل واضح وروشن است . که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است . که نهایات زمین واهل صحراهاوشهرها وساکان جزیرها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است . وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کنند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *
دهکده های مسکونه قیدار راکه مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهوراوازعرب ودرعرب خواهد بود . کلبانك از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنکام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند *
ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها کذرند وبرآن مکان مقدس رسند . وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ﴿ واذن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ﴾ ازجان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نکاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد *
حمد وستایش خدارا بجزیرها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجکانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلندیهاوپستیها نام خدا را آشکارکنند . پروردکار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدارکرد وحکم جهادرا آورد . تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهرشود . قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید کردند . برای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس ازآنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان رابسکوت کذراند وصبر کند . بهنکام رسیدن ایام قهار بت برای اظهار دین خدا شناسی و یکانه پرستی وابطال اطوار بیکانه پرستی وبت ستایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد . ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر کردد وتاریکیها را باین علبات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهارا راست واعواجاجهارا مستقیم فرماید . کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند و برصورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم وپریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ١٨٣ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیکرنیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر بیرون آمد. غیرت را بهیجان آورد ونعره زد و بر دشمنان غالب کشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درکجا بااو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند . عجب است که آیات دیکر ازباب ( ٦٠ ) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبرآخرالزمان است . وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجه تغیر داد ومع هذا اصل مطلب نیزازآن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب ( ٦٠ ) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفارا احاطه کنند . همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهرسازند .

همه کوسفندان قیدار بر تو کرد آیند · قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند · از روی شوق بر مذبح من بر آیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی · ومرا از اینکونه استدلات او سخت عجب آید · که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد · وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود · ودلیل محکم دیکر بر طرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغیر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا تر احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند وبمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد ومبین آیات اولیه است · شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است · قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (١٨٣) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بر بنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شد نمود · وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت بر معلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦٠) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل ( ٤٢ ) کتاب اشعیا بعیسی کرد . وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ماست وسبک عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت باسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد . وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد . باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل گفتند . ثانیا اگر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است . وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تارسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار باآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیگر دهنداز اینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد . واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم . ودرخارج از مطلب حقیقی سخن نگویم *

درصفحهٔ ( ۱۸۵ ) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیگوید . علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ۰ بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن دو سوار یکه یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود ۰ ودوسوار را بابلشکر کیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار را که یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود دید ۰ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده ۰ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس ۰ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آدربایجان وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد ۰ تا آنکه درآیت نهم میکوید آن دوسوار آمدند وندا کرده کفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه براشعیا ظاهر شدند ۰ ودو بیست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آکاه از خرابی آنجا وسرنکون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلههٔ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ۰ اکرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خداوند دین خود را بهر قسمی تأیید فرماید ۰ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرکوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوريك مقدمهٔ نزديك آن امر آگاه داشتند *

پس ازفهميدن اين مطلب ومراجعت بترجمه هايي كه خود شان دركتاب اشعيا كرده اند . سخنان وترجمه هاي محرفهٔ مؤلف را كه درصفحهٔ مذكوره نوشت بنظر دقت نگاه كنيد . تا آنكه پايه بيان اوآشكار شود وبي اطلاعي او واطلاع كامل علماي اسلام ازكتب مقدسه وتحريفات واقعه درانها واز تأويلات باطله مأولين كالشمس في وسط انهار پديدار وآشكار كردد *

## ﴿ معيارهفتم ﴾

انجيليان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسيحي بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آزمان وسبب بسياری كدورات در آن اهل همتها بر تغيير بشارتهاي مسيح برظهور امر پيغمبر آخر الزمان كماشتند . وجمله آن بشارتها را اصلا وترجمة ازميان برداشتند . ولي چون حجت خدا بهمه جايي بايد برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهي را بكلي باطل نتواند كرد ﴿ والله غالب علي امره ﴾ اين است كه باهمهٔ دست كاريها كه در انجيل كردند وتحريفها كه اصلا وترجمة وتفسيراً وتأويلانمودند . شواهد بسيار در بقيهٔ انجيل حاضر باقي ماند . واكرچه در ترجمه ها ازترس اسلاميان بملاحظهٔ اينكه حجت برآنها نشود نياوردند بازآياتي چند كه بجزئي تأمل دلالت آنها بربشارت پيغمبري ظاهر است در همين ترجمه ها مندرج كرديد . چنانكه بعضي ازآنها راشنيدي ويك جمله ديكر را بزودي در اين نامه خواهي ديد . واين مطلب برهان قوي برآشكاري امردين اسلام است *

﴿ يريدون ان يطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوكره المشركون ﴾

عيسي عليه السلام نمازي را كه تعليم كرد وما از انجيل در معيار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی
همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی
وشکستن شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام
میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد ۰ وامت را نیز امر
نمود که همه اوقات از خدای در خواست کنند که آن ظهور ملکوت
خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد ۰ ومقصود
مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی
امت را امر کرد که وصایا و بشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ
کنند وتوبه نمایند ۰ ومنتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار
توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه
در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند ۰ ومعاونت بصاحب آن ملکوت
خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور
ملکوتی را روز بروز محکم دارند *
در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی
علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت
آسمانها نزدیك است *
﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز
به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات
نزدیك است *
چون بعثت عیسی علیه السلام را بر کشند کان خانهٔ اسرائیل میدانی
این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان
خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی
گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید
پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیك است *
﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع
کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض
مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *
﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگوئید ملکوت آسمانها بر شما ها نزدیک شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است . ومانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *
اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان باهفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آگاه میساخت . وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد . واساس جهل ونادانی منهدم گردید . توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی بر تمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجز ازظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجیا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی ازشما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ راثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را بالغ ورسیده نمایند *
مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند . ودر ظاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد . وگاهی بباغی تمثیل ازآن گفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وسرور نخستین ازدوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است . وامامان وسروران دیگرشاخهای آن درختند . وتابعان وپیروان مابرکها وورقهای آن درخت هستند . وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *
اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است . وگفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *
پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنهـا ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنهـا امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد . وازعهـدهٔ وبال کمراه شـدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچـه قسم توانند برآمد . تمامی او زار برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنهـا ازآنکونه رؤسا ومتبوعان هواپرست در روی زمین برپاشد . وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنـان آنهـا فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیداننوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنـا وكبرائنا فاضلونا السبيلا ﴾
الآیه

## ﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است کـه درانجیل یوحنـاباقی است . واکنـون پس ازدستکاری درترجـمه ها نیز اسلامیـان را حجت باهره درالزام خصم است . وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفـاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میـدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . ومن ازپدر درخواست میکنم که پار قلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائمـا درمیان شماباشـد . روح حق را که جهـان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتـواند درك نمود ونتواند دید . ولی شمـا آنرا درصورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد ودرمیا شما باشد • من شما را بلا عقب
نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد ازچندی از زمان • دیکر جهان
مرا نه بیند لکن شما که بزندکی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید
که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم • • دوست دارندهٔ
من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید • وکسی که مرا
دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را
براو آشکار کنم • یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که از ظاهر
کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکویی •
عیسی جواب داد و بوی کفت که اکر کسی مرا دوست دارد کلمات
مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانیز بسوی او آمده دروی
تمکن یابیم • آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند
کرد • وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل از پدری است که مرا
مبعوث کرد • من درحالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم
اما پارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ
من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت • وجملهٔ
آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد • ومن سلام را بشما
وامی کذارم • وسلام خودم را بشما میدهم • امانه چنان سلامی
که جهان میدهند • دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید •
شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم
آمد • اکر شما مرا دوست میداشتید ازاینکه کفتم بسوی پدر میروم
شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است • اکنون من
پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن
ایمان بیاورید • من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا
که سلطان این جهان خواهد آمد • وازآنچه او راهست چیزی
درمن نیست • ولکن جهان بداند که من پدررا دوست میدارم وآنکونه
که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ
این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحناست ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهدداد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما ازنخست با من هستید *

﴿ در فصل ( ۱٦ ) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد ۰ لکن من بشما راستی میگویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهدآمد ۰ ولیك چون من بروم او برشما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید ۰ اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند ۰ واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهیدديد ۰ واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است ۰ سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق اوشما را بر همه چیز ارشاد کند وبشما ازآینده هاخبردهد واو مرا تمجید کند ۰ زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شماناله وفریاد میکنید اماجهان مسرور خواهدشد ۰ شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید ۰ زن درهنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است ازمسرت درد را فراموش کنند ۰ اکنون شمانیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرورخواهد شدوآن سرور شمارا کسی ازشما دورنتواند کرد *

تمام شد آیاتی که ازانجیل یوحنامیبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرد دوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیکراست ۰ وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند ۰ لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که دراوغش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش ۰ وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است ۰ اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت ازبشارتی است که همواره میکفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من ازپدر درخواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شماباشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان اودر نمازها ازخدای میکردند که ملکوت تودر زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنهاتواندشد ۰ مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی کهاز اثرآن درمریم علیهاالسلام ظاهر کردید وفرمودند ﴿ وفنفخنا فیهامن روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام ۰ که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند ۰ ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کننده بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن گفت او را می بینید بعلت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چگونه او را توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید . ومن شما را بلا عقب نمیگذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من واو یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنها را بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانگاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویه که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر گردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان وصایای من از من گفته اند وبا من گفته اند ودر من گفته اند ودر راه من شده اند . ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی بینند لکن شما ها می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید . وآنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارنده من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم . وسخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمور ا

آنسخنان را بشما گفتم · لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد · همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت · زیرا که مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته‌ام ودانا وآگاهست از آنچه جملهٔ انبیا بر امتان خود شان گفته اند · وشاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند · ودر روز محشر که انبیا ورسل شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ واداى رسالت ایشان وجمله معاملات انبیا با امتان خود شان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا ﴾

مسیح پس ازاداى تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت گفت · سلام برخدمت آنحضرت رابشما واگذار میکنم که یدآیید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرا بآنحضرت برسانید · چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است · که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام رابآنحضرت تبلیغ کردند · ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که ازاصحاب کبار آن پار قلیط موعود گردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ باآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرد اریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر ❊ سرور دوازدهم ❊ از اولادا وحامل یکرکن اعظم ازشریعت اوهستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده وازمن بنقبا ونجبا وبسایر خلق ازآنجا میرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان وجهانیان بامر او بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد ۰ اکر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یاآن پارقلیط کدمرا پدر حقیقی است از من بزرکتر است ۰ ورفتن من مقدمهٔ آمدن او است اکرمن نروم او نخواهد آمد ۰ زیرا که از جانب خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن ازاوهستم وخود اوهستم اودر من است ومن دراوهستم ۰ وبابودن من درعالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان اورا دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که اوخاتم پیغمبران است وغیر ازاو وبعد ازاو پیغمبری نخواهد بود *

این بشارتهارا بشماد ادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این باشما کفتکوی زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم ۰ زیرا که ❊ سلطان این جهان ❊ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهدآمد ۰ وازآنچه اورادر مقام تفرد واصالت هست ازجهة ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم ازمظاهر کلیهٔ او وظهورات اوتماما بامن هست ۰ ولی مظهر را درمقام ذات ظاهرجای نیست وآینه را ازذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة ظهورامراو واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن زیاد درحق او بکویم ۰ زیرا که اومحتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر اداکردم و محبت اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم * پار قلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق انبیا از قطرات نور پاك اواست وتجسم او دراین جهان ظهورکلی اواست . وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است . در زمانی که ظاهر شودوروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادروبا آن جسم پاك وحی الهی رابیاورد بر من شهادت دهد . ومرا قبول کند وبپذیرد . زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا راستی ودرستی نمودم . شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت دادن من برآن اوبکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید . وبدانید که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید * متأثر از رفتن من ازمیان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمنداست . واگرمن نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شد نیها بشود . وخباثت وملعنت معلمان در وغگوی بعداز من آشکار شود ودرامتحانات وفتنها بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند . تاآنکه آن پار قلیط بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه کند . والزام اوبجهة گناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد . وگناهکار خواهید بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدرمیروم وشما مرا نخواهید دید . ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف ازاطاعت پارقلیط کنید ومیگوییدمامسیح رامیشناسیم وبس . حال آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتو اندید مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براوشهادت دادم . وشما اوراوخلیفه های اووسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ٠ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و برشما توبیخها وعارها بکذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما کفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ٠ واکر بکویم یا تحمل نمیشوید ویا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نکردد ٠ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا کیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول کردند ٠ معلمان ومأولان جهان را کمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بایحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند کان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آکاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت ومجد من کردد ٠ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن کویید که باعث تذلیل من شوید ٠ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ٠ نانی راکه هرحیوانی وهرکافری آنرا میخورد کوشت من میخوانید ٠ ومانند این عقائد باطله درحق من میکویید ٠ وخدای واحد راکه من برای اثبات احدیت وصمدیتاو مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ٠ تذلیل احدیت الهی را می کنید ٠ ومرا خوار وذلیل میسازید ٠ ولی تمجید شایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند ٠ وهرچه درحق من کوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما کفتم اونیز ازآنجا کوید ٠ که مبدء کلی ما بجز ازیکی نیست وهردو از جانب خدا کوییم *

تلامیذ عیسی که ازسخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت بهمه‌همه افتادند ومعانی آن کلمات را از همدیگر پرسیدن گرفتند مسیح گفت *
شما غمناك میشوید اماجهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد گشت ۰ وغمهای شما مبدل به‌بهجت وشاد کامی گردد ۰ این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود درچهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنگام اکتساء لحم وولوج روح شد ۰ وآن مولود جان گرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست ۰ تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد ۰ وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود ۰ پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو گردد ۰ وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید ۰ شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید ۰ دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور گردد ۰ وآن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق گرفت ۰ باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن بااسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند ۰ وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبریعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیراو است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا گردد ۰ وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *
این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم ۰ وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد ۰ که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود ۰ ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد ۰ ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور این
دین پاك باامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده • این بنده نیز
بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار
برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم • واکنون را
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

## ﴿ فارقلیتا ﴾

املای فارقلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است
واملای مخصوصی ندارد که معرب شده • ودر عربی فارقلیط است
ودرفارسی پارقلیط وپارقلیت میشود *
لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود
وستوده ومصطفی ﴾ وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده
ووکیل است *
لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادر شد
بلغت عبرانیه است • وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت
که لسان خود وقوم خود بود • وبعد ازعیسی که اختلاف
درشمعون الصفا کردند • واختلافات درمیان فرقه های عیسویه
پیداشد • وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید • واصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت • چهار کس
که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار
عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند • که بعضی
ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی
داشت • وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح بآنجناب روح اللهی
میرسید • وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ
نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است
بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید وازراه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان نمود . وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم کذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هر کونه تغییروتحریف را کذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست بیکانکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ و بمعنی ﴿ احمدومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندکان آنرادر نوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین وممد ووکیل و بنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

## ﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی بآنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ٠ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ٠ ودر کتب حاضرهٔ سماویه ازاینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ٠ ودرخود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکر ازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ٠ وپس ازآشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد ٠ که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ٠ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه او رارهایی دهد ٠ چونکه ازاومحفوظ است ٠ سکان مرا احاطه نمودند ٠ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ٠ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ٠ وبجهة لباسم قرعه انداختند ٠ وازاین قبیل درذیل کلمات از زبور آورده و بعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند ٠ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را
اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك
ازاین کلام برواقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود . و بدین
جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود گفت تعبیر
از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت
پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم باآنچه برمانازل کردیده است
وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران
خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته
بودند . و بنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت
پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بیجایی برما دادی وما را
قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف
آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران
وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی
بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی
ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان باآنجناب مقصوداست .
کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریابندویا آنکه به بشارت ونا
مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکوره
یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف
اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متی بشارات یوحنا که از کلام کلمةالله عیسی در انجیل خود آورد و بتمامها عبارات وتفاسیر آنهـا را شنیدی واضح وآشکار است ۰ که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ۰ زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و ازآو نتوانند تعلم جست ۰ که معلم وهادی هر قومی را از جنس ونسخ آنقوم باید باشد ۰ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لوكان فی الارض ملائكة يمشون مطمئنين ﴾

﴿ لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنند کان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میگویند درروز عید الخمسین برحواریان ظاهر شدتأویل کنند ۰ چنانکه در باب دویم از اعمال حواریان نوشته‌اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب درصحفهٔ ﴿ ۱۸٦ ﴾ میگوید که درهیچ جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ۰ ونمیدانم مقصودش ازهیچ جاچه چیزاست هرگاه دراصطلاح وکتب مؤلفات خودشان می گوید ۰ راست است همچنان تعبیروتسمیه نباید درآنها باشد ۰ واکرکتب الهیه رابگوید همین آیات یوحناحاضراست که آنجناب رابروح القدس نامیدباآنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیابود ولی بوجوه ورؤس وبکلیت ظاهر نشد مگردر حضرت خاتم رسل وصاحب ملکوت الهیه ۰ واکر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبرخود شان نکفته اند از راه بی اطلاعی ازکتب وعقائد اسلامیه میگوید ۰ راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانندشد لکن روح القدس خلقی ازروحانیان از یمین عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا یقنا الباکورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند ٭ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیگر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است یاعمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت گردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یاآتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را برهشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست وبرای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ٠ واینگونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ٠ رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی باایشان را دشمنی خویش داشت ٠ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعـال که بخدا منسوب میشود درانبیـا ومقربان الهی کفـته میشـود *
نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینکونه اتحادات را فهمیده ودانسـته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام ۰ ومع ذلك درامر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *
اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد کویند وبیکدیکر حمل شوند ۰ پس اکر عیسی کوید من موسی وابراهیم هستم صحیح کفته است واکر موسی کوید من نوح وآدم هستم راست کفته است که در پیغمبری وتأسیس شریعت وغیرآن متحدند ۰ الحاصل سخن در اتحـاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیـا علیه السـلام بود که بدین مقـدمات بوجوه چنـد طریق اتحاد آنجناب باروح القـدس وباعیسی وجملـه انبیـا واضح وآشکار است ۰ وآن حقیقت مقـدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر کردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه ازتنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ۰ ومقـام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح کفت ﴿ من دیکر باشما کفتکو بسیار نکنم زیرا که سلطـان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنهـا را من البدو الی الختم باجمال برای تو کفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسـیر کتب خود شان بی خبرند ۰ ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خـود خواست تأویلی دیکر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ۰ این است که در عبارت سلطان اینجهـان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فار قلیط مقصود تمام نشدواین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او راعظیم میشمارد . وچنانکه کفت پار قلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میکوید من دیکر باشما سخن زیاد نمیکویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید . لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند . با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقیدشد . ودر همین کتاب از کتب آسمانی کوید که عیسی سر ماریعنی شیطانرا خواهد کوبید . و با اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند . وبا اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . والحاصل هیچ صاحب شعور باانصاف عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرکز تأویل نتواند کرد . مکر برادر پسر شیطان باشدو بخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است . وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است . واین معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

## ﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیکر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اکرچه در انجیلهای دیکر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ١٩ ﴾ هنکامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ٢٠ ﴾ اواقرارکرد وانکار نیاورد وکفت من مسیح نیستم ﴿ ٢١ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی کفت نی توآن پیغمبرهستی کفت نی ﴿ ٢٢ ﴾ آنکاه بوی کفتند پس توکیستی که برفرستند کان خویش جواب ببریم درحق خویش چه میکویی ﴿ ٢٥ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اکر تومسیح یاخود ایلیا ویاخود آن پیغمبر نیستی چکونه تعمید میکنی ﴿ ٢٦ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وکفت من باآب تعمید میکنم امادرمیان شما کسی قائم خواهد شد که شما اورا نخواهید شناخت ﴿ ٢٧ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شد . است من لایق نیستم که بند پاپوش اورا بازکنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند کفتند که تحقیقاً این همان پیغمبراست . دیکران کفتنداین مسیح استاماآن جماعت کفتندآیامسیح از جلیل می آید مکر توریة نکفت که مسیح ازنسل داود وازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد. آنکاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل ازروی اخبارکتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بودکه دراینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاوتعبیر میکردند . ومیکفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی . و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن اورا درامردعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیاآنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ٠ و یحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایستهٔ بندگی او وبازکردن بند پاپوش اونیستم ٠ واین سخن را درحق عیسی نگفت زیرا که عیسی درآنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت بازکردن بند پاپوش او را داشت ٠ سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که درمیان زادگان از زنان بزرگتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرگتراست ٠ ونیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیگر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل ( ۲٤ ) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اگر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیگران گفتند ازپیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند . سخن ازبشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا بازکرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید .
ازعلمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری
و پروتستان بودند . وازجمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدر پوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *
درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ
ازآنچه شما میکویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب
بدهم . کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تووهمه
حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ
بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان
نتوانستم پیدا کنم *

## ﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق یوونستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت ودر معیار گذشته از انجیل آوردیم ۰ که آنجناب گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش از من است ۰ ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند در صفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ وپس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهـا را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنگونه تأویل کنند گان دانستی ۰ غلط گویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا بآن تمسک جسته وگفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودر میان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی در حق پارقلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمید یافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا گانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وگفت ۰ اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد از من خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را درباره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آکاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا کفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وکم کذارند وبیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنکاه اکر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنکامیکه آنکونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداکانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت اونبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باومیرسید . ومع ذلک صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی باآن میکرد ودراینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول ومتد اول بوده است وبالعکس هرکاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجزیکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیراکه شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی کفت اکر من از میان شما نروم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت نمود ومعجزات نیاورد . وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آکاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ درانجیل لوقا ﴾ که ازابتدای ظهور امر مسیح کرفته

وتعلیمات ودعوتهــا ومواعظ اورا تافصل هفتم بیــان کرده است
﴿ درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید ﴾ وبر همه آنهارعب غالب شد
وشکر خدای را بجــای آوردند وکفتند که درمیان ما پیغمبر بزرکی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
( ١٧ ) کفتکوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر کردید ( ١٨ ) وتلامیذ یحیی
از جملهٔ این وقایع باآن جناب آکاهی دادند ( ١٩ ) یحیی نیز
دوکس از شاکردان خود را نزد خود خواسته آنهــا را نزد عیسی
فرستاد وکفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یاآنکه
منتظر یکی دیکر باشیم ( ٢٠ ) آن دوکس نزد عیسی آمده
وکفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وکفت آن کسی
که خواهد آمد تو هستی یاآنکه انتظار او راداشته باشیم ( ٢١ ) وهمان
در آن ساعت چندکس را از مرض وعلت وارواح شریره شفاداده
وچند کس نابینا رابینا کرد ( ٢٢ ) پس عیسی جواب داده بایشان کفت
بروید وازآنچه دیده وشنیدید یحیی را آکاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند ۰ وزمین کیران راه میروند ۰ ومجذومان ازعلت پاك
میکردند ۰ وکران شنوایی میکیرند ومردکان زندکی میــابند ۰
وبیچــارکان را انجیل آموخته میشود ۰ یعنی یحیی از این کارهــا
میداند که من دعوی آنچــنانی ندارم وبکار بشــارت وتعلیم پرداخته
مقــدمات کار را ترتیب میدهم ۰ واینهــا همه از ترجمه هایی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك
میکوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نکفت ومعجزات نمود *
پس رای شخص هوشمنــد در الحــاقی بودن فقرات ( ٢٩ )
و ( ٣٠ ) فصــل اول انجیل یوحنــا که مؤلف بدآنکونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك واشتباهی باقی نماند *
اکــر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا درهمین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برکشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او ۰ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ۰ وپس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد از من کفت خواهد آمد غیر از عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته تجمج در قبول این سخن داری ۰ ولی ما را بجز از بیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما براستی نوشتیم وبراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ۰ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه درمعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وببین که اکر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بربندکی او نیستم ۰ بعد از من خواهد آمد وپیش از من هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد ازمن خواهد آمد را میگفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزد او ایلچی فرستاد • وگذشته ازاین اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی • ودرجرگ تلامیذ واصحاب او نمی آمدی • ومردم رابسوی اونمی خواندی • وحضور درخدمت اورامغتنم نمی شمردی • وخاکپای اورانمی بوسیدی • چه میگوئی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بگفتاردم * نکو گوی اگر دیرگوئی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی گوید • درهنگام وعظ می گفت که بعد ازمن بسیار توانا ترازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا بازکنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیارنوشته اند • واکثرآنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند • وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی ازآنها است • واگر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان ازتوریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهدبود • اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل دراك هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجزاز بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

کی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك • بعلت
اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم • واگر باور کنی
بی مسوده نوشتم • وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر
بر تفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم • ومع ذلك
امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد • ونواقص آنرا
بهمه جهت بعین توجه خویش تکمیل نمایند • ومرا بصدق
نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

## ﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند *
﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است مارا برآن استواری ده وراه تو مستقیم است
مارا درآن راستکار کن • ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند
مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان گوییم • ﴿ الهی ﴾
دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است • دلهای مارا بدیدار ایشان
خرسند فرمای • ﴿ الهی ﴾ ماخاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای
واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان • ﴿ الهی ﴾ تو بخشاینده
ومهربانی برما آنچنان کن که درما گفتی *

﴿ چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

## ﴿ بسمه العلى الأعلى ﴾

## ﴿ ميزان پنجمين ازميزان الموازين ﴾

مطالعهٔ اين نامه را ندانستم كه بكدامين نظر تا باينجا رسانيدى . اميدوارم كه از روى آگاهى وترك آيين عناد ولجاج وفراموشى ازقواعد انس وعادات تأمل دراين سخنان پاك ازآلايش ناراستى كردى وحقيقت كار را دريافتى واز زندان تاريكى رهاياب گشتى وراه خدا شناسيرا سراغ گرفتى * ﴿ وعلى الله قصد السبيل ﴾
براى اتمام بيانات مقصوده دراين نامه را بيارى خدا وياران خدا درخصوص معجزات ووحى والهام آسمانى وستايش ازقرآن الهى وازساير اطوار دين مبين اسلام برحسب گنجايش حال وسعت مقدرت ده معيار استوار بياوريم . واين جملهٔ پنجاه معيار را ستين را كه درطى پنج ميزان مرتب شد بجاى اساس پنجاههٔ ايمانيان دانسته درعيد الخمسين خدا شناسى ويكانه پرستى عيشها كنيم وجشنها نمايم وبابرا دران ايمانى بايفاى رسم معايده پردازيم *
﴿ اخوانا على سرر متقابلين ﴾

## ﴿ معيار نخستين ﴾

ميزان الحق پروتستانى از روى آيين خويش در صفحهٔ ( ٢٢٧ ) سخن ازاوصاف پيغمبرى آورده وچند آيت ازقرآن كه هرگز برمدعاى اودلالت نتواند داشت ذكر كرده ودر صفحهٔ ( ٢٢٩ ) ميگويد . ازاين آيات مفهوم ميگردد كه محمد هيچ معجزه ظاهر نكرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ وما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پراز معجزه های آن مالك ملك وملكوتست بپرد ازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتب آسمانی اختلاف وتناقض پیدا نشود ۰ واختلافات ظاهره از انجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای گذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه گفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعد ازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد اما برای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که گفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مگریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم گذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنگاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مگر یك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکر در وطن خود ودرخانه خود ٠ وبجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقاً بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾ آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت واکاه بنهایت کرسنه شد ٠ کمراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ٠ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ٠ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خودت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او بملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند وپای تو بسنك نخورد ٠ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی ٠ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خودنمود ٠ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ٠ آنکاه شیطان ازوی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند ٠ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

ازعبارات مذکوره بند کی خالص مسیح علیه السلام ظاهراست که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی وبشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن . وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسر اسر تباهی رسد *

﴿ ولوا تبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه ازرعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده است *

﴿ ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رامی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند . وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند . واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع ابالسه آیتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است . راستی از جنس اینکونه جسارتها که در راه کمراهی کنند سخت عجبنا کی آید . اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآيات عند الله ومايشعركم انها اذا جاءت لايؤمنون * ﴾
﴿ ماعندي ماتستعجلون به ان الحكم الالله يقص الحق وهو خير ﴾
﴿ الفاصلين قل لوان عندي ماتستعجلون به لقضي الامر بيني وبينكم * ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرده وبا اینکه این تأویل را که ازمدلول لفظ خارج است در اینجا روادید . درآیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد ازمدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجزه ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿آیت نخستین﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردیده . ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های مارا زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را برما بنمایی برتو ایمان بیاوریم . وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست . پس ازآن فرمود آیا شما را آگاه نساخت ازاینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد ازآن درآیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿که معجزه ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴿ ایمان نیاورند وآنهارا در طغیانهای خود شان ترك میمایم ودر سر کردانی طغیان بسر برند *
ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *
﴿ ولواننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیٔ ﴾
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾
واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز درجواب کفار وبت پرستان قریش است . که کفتند اکراو پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند ودراین باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *
﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی ﴾ تا آخر آیه .
وآیات دیکر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *
از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *
﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا اوتسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا . اویکون لك بیت من زخرف اوترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾
چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان ومانند آن بودند باینکونه تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من اورا باملائکه بزمین بیاورم . باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شما کنم . یاخود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شما کردد . مکر من بجراز رسالت وبشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت
﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات
ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد . وبدین سبب ازروی
امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند یعنی
پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی
وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون
تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه
که عجز خودرا در این کار مشاهده کردند وخواستند که بمغالطه
وخلط مبحث همچنانکه در هرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است
قوت آن تحدی راکه درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید
باآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
وجواب ردشنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *
﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾
پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود . وخدا
ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد
ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست
رفتارنتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود
﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
الابشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیا من بجز بشر
رسول هستم . ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا
من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما
برسرداربرآورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای
ایلیاچرا مراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد
اومیرسد . وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم مي يافت واو باماٺند اورا بدار نمي توانستند كشيد ٠
ودر آن حال نيز قدرت برهر كونه رهايي ازدست آنهـا و بر هـلاك
نمودن آنهاداشت وتوانا بود وليك ازجانب خدا مأذون نبود واراده الله
برآن متعلق نشده بود ٠ پس مانند يهود ان نبايد كفت كه چرا
معجزي كه مادر نظر داشتيم عيسي يا خاتم انبيا نيـاورد ٠ وچرا
كفتند كه بجز عـلامت يونس بن متي معجزه برمن داده نشـده است
باآنكه آيات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهـار آن وبيان معجزهٔ حقه
كه ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبذه وباستعمال علوم چهاركانه
كه ليميا وسيميا وريميا وهيميـا است آورده ميشود ٠ ودر تحقيـق
اطوار واوضـاع وحقـايق وصور وظواهر وبواطن اين امور
كه از جانب خداي قادر حكيم در مظاهر نورانيـه وظلمانيه كذاشته
شـده است ٠ وهمچنين اخبـار از مغيبات وتصرف در مكونات
كه برياضات حقانيه وياشيطانيه ميشود ٠ ودرخصوص سايرمتفرعات
براين مطلب بزرك در نزد علماء امت پيغمبر كه در حق ايشان فرمودند
﴿علماء امتي كانبياء بني اسرائيل﴾ يا ﴿ افضل من انبياء بني اسرائيل ﴾
تحقيقات عجيبه وبيانات بسيار بلند تواني يافت ونمونهٔ آن بيانات دركتب
ومؤلفـات اسلاميه موجود است وطالبان را طريق رجوع برآنها
مفتوح است *

حقايق امور وتحقيقات اين مطلب را يعني اطوار معجزات انبيا واوليا
وآنچه مشـابه معجزه وخرق عادت از شيطانيان ظاهر ميشود كسي
تواند دانست كه از اهل وحي وشـهود اخذ كرده وازسر خلقت
موجودات آكاه ومبادي ونهايات مصنوعات رادانسته باشد ٠ ومارا
باانكه دراين مقام دست رسايي نيست واين نامه را اسـاس براختصار
است ونيز شرح وبسط آوردن دراين مطلب دربيرون ازموضوع سخن
خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بخواجال براي ارباب الباب
كفايت كند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت ببیند صاف هویداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نادرست ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که باانبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید . واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه گونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او وهمچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آگاه نیستند . از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندگان حقیقی واز اسرار مخاطبات دوستان ویگانگان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بویی نبرده اند . پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویا از پرشدگان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهولو الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بگفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمستر تدبری معلوم است . و در اثبات این مطلب گواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغگوی دست تغییر درکتب و روایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هرگاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان گویی ایشان است . واگر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراگرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران گذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویگانگی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . واگر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرگ شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

﴿ معیار دویم ﴾

سید بزرگوار که مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در عهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی در رسالهٔ حجة البالغه که در سنهٔ (١٢٥٨) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند · دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

﴿ وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والا فالمحدث کاذب ﴾

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند ﴾ بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما · پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شایست عظیم وقدری است جلیل ولواشرف انبیا است · پس ازچهارکس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد ﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد ﴾ واوحی وموجوداست وبآسمان چهارم بالارفته دربیت المعمور جای گرفت · واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برانگیزانیدن زمین گیران وزنده کردن مردگان است · ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری کویند وماکوییم ۰ ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورانشناختند واورا توصیف بغیر صفت او کردند و بعلامت دیکر علامت ازا وآوردند کاهی اورا بخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن اللهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند ۰ وماند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ۰ مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند ۰ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودر نزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ما کوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید ۰ ولکن عیسی استنکاف نمیکند ازاینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد ＊

﴿ لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد ۰ ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشر بهٔ ازعهدهٔ آن برمی آید ویاآنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت ویاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد ＊ پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مجنث وزائل ۰ اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکار تر از قرآنی که اکر جن وانس برآن اجتماع کنند مانند آنرا نتوانند آورد ۰ اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایند وکدام معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کند بکجا مانده که اقوی تر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بسا هست که راه شبهه باز میکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد. مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطبـاء که مرده تازه را زنده کرده اند . اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همـان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمـال میکنـد وکثیرة الدو را نست . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿فأتوا بسورة من مثله﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هر کز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشـان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانـنـد انسان است هر کاه کسی توانست خلقی مانـنـد انسـان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواند شد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شـد وخدای ایشـان را متمکن از این کارند اشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جـمـلـه معجزه هـادر نزد آن پست شـد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمر است تاروز قیامت . وکدام معجزه ازمعجزات انبیـا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصـاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکـه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند . که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان کذشته ازمن شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند پس هرکاه انکار کنی دیکر معجزات آن حضرت رالوسعت نیست ترادرانکار قرآن . زیراکه آن معجزی است آشکاراتر . واکرمرادراین امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره ازمانند آنرا بیار . و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه وازهرچیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت . اکر چنانچه آوردی مانندآن را نبوت آن پیغمبر راباطل توانی کرد . واکر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن احتمالات بدینکونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی راشریعتی برقرار نخواهد کردید . پس مطلق دین را باید سلام کفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات ومصادمه بربدیهیات است *

اکر بر پیغمبر ما بابرخواستن بشمشیر را عیب جویند هرکاه از جهت این است که نبوت اینکونه اقتضارا ندارد . پس ازروی تحقیق دانستی که پس ازاظهار معجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك باکفار واهل انکار ﴾ ازمقتضیات نبوت است . وکرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیراکه در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واکر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار راکرد . واکر مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت کردد نبوت جملهٔ انبیاباید باطل شود . بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا لزآدم تاخاتم همه تزویج کردند . وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی . وهمچنین است سایر احوال واوضاع .

که هر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت ومانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که با تحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود وقائم نگردد . وگاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی وپیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند . وگاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت درحور بشریت ازعهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را ازخود برنداشتند . واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . واگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنگ ریزه در دست مبارك اورا . ویا ناله کردن درخت خشك شده ازفراق آنحضرت را . ویا تأثیر کردن پای شریفش درسنك خاره ونمایاندن اثر آن در ریك نرم وخاك وگل را . ویا ارتفاع وبلندنمودن آنحضرت را از هرکسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت آنحضرت بلندتر ازهمه بودند . حتی مرغان هوا ازبالای سرمبارك

ایشان نمیکذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة کفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبندکان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید · ورعبت دائمی رسد که برتری برحاکم خویش کیرد ﴿ ومامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴾ ویاجوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند · ویاشکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا · ویاخواموش شدن آتشکدهٔ فارس · وفرورفتن دریاچهٔ ساوه را در آن هنکام ویامانند آنهارا · معجزاتی که هرکز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست · پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که در این امور مذکوره هست · ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی باحق وراستی عناد میکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی · که درخصوص معجزات کفت که یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است در انشقاق قمر وبدو نیم شدن آن · هرکاه از جهت این است که خرق والتیام روا نیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود · وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرق والتیامی لازم نخواهد آمد · که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بآنها نماید · که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده برآنچه آوردم وسعت مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اگرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگوییم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبرما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت . ودر این حال چگونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات او را . که هرگز منکر معاند نمیگوید وذکر نمیکند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود . واما تصدیق کنند کان نبوت اوپس حقا نوشتند وگفتند وواضح نمودند . واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونگاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی . ونیز در قرآن مذکور است واگر وقوع نداشتی پس چرا انکار برآنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اگر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرگوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند . وچه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشا کرد *

﴿ او ینزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ وبها ابن موسی والجواد حفیده * وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروضع دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیکر توجه کنیم . زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

## ﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرکاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه . وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند . ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیر از خدا را . رضای او را طالب است و بمولای خود راغب . و یا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیکر صفات امکان را . ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید . پس هرکاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اکرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس کفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهندکان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اکر ممکن میشد برکزیدکان را نیز کمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ❊
ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است وشعبده است ومخاریق وحیله ها وتمویهات است . که از استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل بربطلان او است . وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن . پس شکی نیست دراینکه او کذاب وخبیث است . وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او . واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی کفتیم . بل هرکاه یك خصلت از آنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند . زیراکه دعوی او را دلالت مستقله برابطال او هست . وهرکاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه دراو وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تاآنکه از جانب خدا بودن اومعلوم کردد ودانسته شود که خدا اورا فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات . وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ❊ چنانکه عیسی کفت که این کارها ازمن نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ❊ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرکاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ﴿ یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است واگر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ﴾ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است . وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغگوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل ننماید . زیرا که هرگاه اواز جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نگردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود گذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرگز این کارها جایز نتواند بود *
واگر گوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود . میگوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری گردد . ولازم آید که خدای سبحانه بندگان خود را در حیرت وگراهی گذارد . والحاصل هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است که قطع وحکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك . وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *
در باب این قاعدهٔ کلیه را و بر خدای شاکر باش . وبسوی راه حق سلوك نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را . واگر انصاف بدهی وگوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرگز محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه درامر ادیان باختصار نوشته اند وما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم . وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت . وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گویی آنهـا ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد . وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عند الله الاسلام ﴾

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که بیك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست گوش شنوامیداشت . ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع ازبیان بعضی از مطالب واسرار دین دراین نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای ازاطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح توحیف است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی ازامر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار دراینخصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یاروح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان باآنجناب نازل میشدند یاآنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اکر مراتب خلقت وطبقات سلسه های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی . خواهی دانست که وجود تو چکونه کوهر کرانبها است که بخاك وکل آلوده اش کردی . ودل تو چکونه آینهٔ جهان نما است که برنك آلایش جهان مکدرش داشتی . روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی . یك کوشه از آینه را پاك از کدورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

## ﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده بر کافهٔ مخلوقات است . ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنکام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد ه پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها بنماید . واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . وچون آنهارا هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

كه نور الله في المغربين والمشرقين است والواقف على الطتنجين . درمنزل نخستين آنها كه عالم انوارشد قرآن را كه نيز بعالم آنها نازل كرديد براى ايشان بيان وتعليم فرمود . وقرآن درآن عالم انوار نورى بود لامع وضيائى بود ساطع . درهيئت انسانى كامل الشخص ودردست خويش عصايى از نور داشت . واهل آنعالم جمله بدينحال وصفت بودند . وقرآن ايشان از نسخ خودشان بود . پس بتعليم لسان الهى قرآن را و بيان قرآن راشناختند . وفهميدند بقدريكه استعداد داشتند وبهركونه كه قابليت ايشان اقتضا كرد . پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبي مطلق وكتاب مبين نيز بعالم ارواح آمدند . وتاابن عالم معنى آيت كريمهٔ ﴿ وكذلك اوحينا اليك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفى بود . تاآنكه آن روح جملهٔ ارواح كتاب الهى را كه نيز روحانى بود براى آنها تلاوت فرمود وبيان كرد وتعليم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان ﴾

آن مظهر رحمانيت الهيه بتعليم قرآن خلقتى ديكر باآفريدن خداى واحد كه بجزاودر وجود مؤثرى نيست وبرآن معلم الهى ماخلقت اذخلقت تواند كفت درانسان در وجود انسانى ظاهر فرمودى وبيان را براو تعليم و يادميدادى كه انسان را مالك ومملك كرداند ومقصود خداى را از آفرينش انسان آشكار سازد *

اين است معنى قرآن كه معجزهٔ آن واسطه نخستين الهى است اكريك نادانى تصور درالفاظ همين آيت مبارك نمايد دور نيست بكويد . ﴿ علم القرآن ﴾ نمى بايستى پيش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشدزيرا كه تعليم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبردرمعنى مذكوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوى ودرست بفهم كه مقصود من از اين تفسير درآيت كريمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس ازآنكه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصيب خودرا ازعلم كتاب برداشتند . درمنزل سيم رسيدند يعنى بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای
انهابیان فرمود • وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن
عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی • وپس از اینعالم انسان
بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن در آن عالم نوراحمر بود •
که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون
مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان
صورت ومثال آمدند • وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر
منازل است مستور ومودوع شدند • وقرآن در این عالم برنك نور
اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید *

﴿ سیاهی کر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه از مراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی
در باطن میماند • وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود • این است
که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود کردید *
چون در آن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد
آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان
بودند • وطالع دنیا سرطان بود • ودر آنوقت آفتاب در وسط
السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود • وجملهٔ اهل
آن عالم در آن محشر حاضر وقائم بودند • تا آنکه بتقدیر عزیز علیم
از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز
روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا • تغییر در خلقت
انسانی حاصل آمد • وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل
شد • ودر او ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور
وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی •
وهمه اینها بر آن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری
آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی •
وبدیموجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد • ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید • زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخبرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی • بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میبافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد • زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب • وبدین جهات آن هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند • این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر ❊ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ❊ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد ❊

تا آنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت • بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد • وقرآن نیز نازل کردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است • ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید ❊

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنهابشماره نیاید •• پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان و برحسب استعدادی که داشته اندبیان کرده اند • وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نگردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . ویا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل ومکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیراستحقاق رسیده است . ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شمادراینجا آوردم اگراستعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند . خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزرکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا مینشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة والـ * انجیل بل هذا القران المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است . واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهویدا کردید *

﴿ قدطاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجزاز عالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب رابادراك ما نزدیك نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرکی را که شاخ وبرك ومیوه های آن ترا بعجب آورد ازیك حصهٔ تخم است که درحال نشستن آن شاخ وبرك وثمر رادرآن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادر باطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامها ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودر عروق ورکها ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شود پس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبارك الله احسن الخالقين ﴾

الحاصل اکر دراین نامه بخواهیم کمی از اوصاف ومقامات کلمات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان است ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابها میکنید . پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید . واکتفا براینها نکرده ضعفا را تطمیع بمال دنیوی مینمایید . معلمان و واعظان دراطراف میکارید بخیال اینکه بکعوام بیچاره را غرور دهید وکول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید . چرا مینویسید وترجمه میکنید اینکونه کتابها را که مایهٔ رسوایی خودتان است . اعتقاد شما مکراین نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است . ومیدانید که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتروبا قدرت تراز قرنهای کذشته است . ومیدانید که مردم بندکان درهم ودینار هستند . ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همه جای دنیا را فراکرفته است .

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی وروزکار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروزکرده وبهرملتی دستی بافته آید ・ پس چرا اتفاق نمیکنید براینکه چاره کاررا یکدفعه نماید ・ ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جوئید یاری بخواهید ازعرب وازغیرعرب فصحارا انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید ・ ودروغ آن پیغمبرراظاهر سازید وحجت اسلام را باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید ・ ودین محمدی را رسوانمایید ・ وهمینکه این کارشما صورت کرفت یقین بدانید اول کسی که شمارا تصدیق کنند فصحا وبلغا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك کله بان نمی سازید ・ لکن این نکته را هم بشما بکوییم که کله بانها نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام کفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد ・ حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میکفته است خدای راد روغکویی وکذب ومانند آن جایز است خود میداند ・ ومیداند که این تجویزکذشته ازاینکه مفید بحال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خود او وبرادران اومانند این سخن را نیز توانند کفت ولی کفتن تاکردن دوتااست ・ ومانند این است که مثل من کسی بکوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را اژدرها سازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی وچکونه ؟ *

میکوید فلان انکلیسی کفته است که مقامات حریری ومقامات همدانی افصح ازقرآنست ・ وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقام انصاف وحق شناسی تکلم باین کونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کند *
الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند . کهمن برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن راآوردند . هرگاه انکاراز این معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیکر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید وازبیعت وتبعیت بشر یدووری جویید . وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم . وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید . که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت کیرد واستحکام پذیرد . ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود . بی دینان وملحدان را بازار کراهی واضلال کساد کردد . جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند . وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا کیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود .. ملکوت خدای چنانکه درآسمانهااست دراقطارربع مسکون انتشار واشتهار یابد . ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید . واکرباوصف دانستن شماحقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گراهان جهـان وجملهٔ بت پرستان و بی دینـان وجاهلان براوزارانکار وکفران شما افزوده شود ۰ ومع ذلك ازاین مخـالفت وانکار شما واز اصرار شما درعنـاد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیـان و برخـدای اسلامیان نیز منصور نخواهد بود ٭

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

## ﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکـه میزان حق پروتستـانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیـان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنگردیده است واین آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد ۰ پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی ۰ درصفحهٔ ( ۲۳۲ ) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیرآیات مذکوره تحقیقـات خودرا بجای آورد ۰ ومزهٔ کار در این است که عبـارت کشاف را بتغییرونا تمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیرانجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار برد ۰ وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن راباادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شـده است که معـنی آن چنـان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا و یقولواسحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است ۰ یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شدچنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد ۰ واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك کردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبر شما بدونیم شد • تمام شد ترجمهٔ زمخشری • اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید و به بیند چه میکوید و بفهمد چه القامیکند * ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکارمیکوید که مقصود ازشق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت • زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان آیتی ظاهرکردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر نتوانند ساخت • نمی دانم باعتقاد من که جمله خرد مندان رانیز در این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است • واکر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ماکویند جواب آنهاباخدای تواناست وما را بجزاین نیست که این سخن زورایشان را نیزبسائرسخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسرنمازهای لرستان ﴾

بامزه تراین است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بودزیرا که نه در خودآیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی پرسید که ترابآیین پروتستانی خودت سوکند میدهم هرکاه درقرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجز ودیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد • آیانبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند که شق القمرومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثرپای مبارك اودرخاك

وریك و جا کردن آن در سنك خاره و مانند آنها معجزات آنحضرت است
و باید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنکونه میزان الحق
هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم براینکه کفار بدیدن
آن آیات واضحه و بدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند .
کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند
مکر آنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند . و روح قدسی
بدلهای ایشان بدمد و پرده را ازدلهای ایشان بردارد و چشم و کوش
ایشان شنوا و بینا کرد پس ازآنکه کور و کر بودند *

﴿ صم بكم عمي فهم لا يرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارميت اذرميت ولكن الله رمى ﴾
تفصیل دیکردر ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین
الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد .
نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین
محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه
چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند . ومیکویند
که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار
مباحثهٔ ما باقرآن است و بیان معجزه بانفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم
نه از احادیث . تا آخر سخنان او که براین بنیان سست خویش
متفرع ساخته است *

ودرصفحهٔ ( ٢٣٣ ) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست
درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی
وعیسی وحواریان وغیرهم درتوریة وانجیل بتفصیل بیان
شده است *

اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در
این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور شویم .
که این بیچاره ازوضع انجیلهای خود شان غافل شده اند وندانسته اند
که اکرانجیل حاضررا معتبرو صحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود . وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنهـا یعنی با انجیلهـا ونامه ها ورساله ها وغیرذلك است شـاهد صدق براین مطلب است . وواضح است که ﴿ متی ولوقاومرقس ویوحنا ﴾ ودیگران آنهارا در بیان سرگذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند . اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتادوهفت انجیل منسوبه بآنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنند گان راستین ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیرمصدق است می آوردندواستشهـاد میکردند بازوجهی دراین گونه اعتراض میتوانستند داشت *

﴿ درهمین انجیل لوقادرفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهندو تبشیر نمایند . ونیز هنگامیکه یحیی شاگردان خودرا نزد مسیح فرستاد وازحال اوخبر گرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی گفت . انجیل را به بینوایان وعظ میکنیم . ودرجاهای بسیار ازانجیل حاضر ازاینمقوله سخنان وارداست . پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یاشاگردانرا برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین انجیلهاونامه هاورساله ها وغیرذلك است . که بالاتفاق جملهٔ آنهابعد ازمسیح علیه السلام نوشته شده است . ویقینا درآن انجیل که عیسی رابود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یامعجزات اونبود مگر بعضی ازخطابات الهیه ووعـد هایی که درخصوص اووایمـان آورندگان بآنجناب بود . واخبار ازگذشته وآینده وازقصص انبیای سلف وانذار ازترك دین وشریعت . ومواعظ ونصـایح وآداب واحکام ظاهریه وباطنیه . واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی ازقبایح اعمـال وبیان مشکلات آن قوم . والحاصل جملهٔ آنچیزی که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی بشـود درانجیل اصل بودی . واین سخن راهیچ منصف آگاهی انکارنتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم وکتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب وپیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار امتهای ایشان وآنچه راکه بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل کردید وبیشتر اشعار بر آنها در بحث نسخ شریعت کردیم * شش کتاب است * که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل کردید یکصد وچهارده وبیك روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند. تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان * آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد * علیه وعلیهم السلام‌اند وقرآن اصل واس واسطقس است برای صحف وکتب منزله چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان معجزه‌ها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر با ومیرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی ازاو ظاهر میشود . باین معنی که خدا یاپسر خدا بکوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر کوید من در فلان وقت ودر فلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . از اینکونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع یال وکو پال ونطق ومقال این طایفه رایعنی منکران دین مبین‌را که می‌بینی ومیشنوی وقعی وعظمی در مرحله نخستین ازایشان مشاهده مینمایی . وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت آن نسناس است. کدزیر کانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر کفت این خدام

تو کجا رفتند آنجوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • ببرند وبه بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *

این بیچارکان بهمان تفصیل که مبین کردید کتابی از کذشتکان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند • وبقول خواجه نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است • وهرمطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند • وبا آن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است • که خدا برسه کونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است • کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند کاهی بدارکشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجارمسیا زنند کاهی تواید اورادرآخور میکویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند کدآخرشب است واول صبح *

﴿ اطف السراج فقدطلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام درآغازدین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او وتعالی است درغلط مانده اند • چنانکه دربدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود • وازین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

﴿ اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله ﴾

﴿ کلمهٔ توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا ۰ جهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

﴿ قولوا لا اله الا الله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و پی بحقایق وارواح میبردی ۰ وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است وبیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ دربیان اصول این حروف دراین کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیگر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست ووجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص ازچه راه است ﴿ چهارم ﴾ دربیان فرق مابین لا اله الا الله ولا اله الا هو ﴿ پنجم ﴾ دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ دربیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود ۰ ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بربحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنها نیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجمله معجزات عیسی بجزاز راه روایات ازبعضی از اصحاب آنجناب
بایزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت
نتوانندیافت • وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی
که کرده اندهست • ودرخصوص وسایط وسندهای روایتهای
ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا ایزمان
ودرخصوص نسخه های اصلیهٔ آنهـا که هیچکدام ازنوشتجات
ایشان دردست نیست • ودرخصوص اصلاحات وتصحیحات
که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن
اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند • وهمچنین
درباب ترجمههای آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق
جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود •
ودرخصوص انجیلهایی که پنهـان کرده اندبعلت اینکه
اختلافات عظیمه درمیـان آنها وبااین انجیلها پیدابودودر سایر
اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی
ازاین اعتراضات تنهـا در موثق نبودن آن روایات کافی است •
عجب ازاین است که در معجزات عیسی بانگونه روایات در این مدت
طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی
ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود
که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبد انگونه
اختلال ظاهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار
داشتند • چنانکه درحق شخص مسیح ازهرگونه فساد کوتاهی
نکردند • باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل
ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد • وازا ینطرف معجزات باهرات
خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید
وبیانات خدا شناسی • واوامر ونواهی او بی برهـانی ازخارج
بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه ودائمهٔ اواست • وجملهٔ آن معجزات باتصال سند
ازثقـات ومعتمدین بدابید در این زمان نزدیك بی وقوع صـدمات
وانقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان
باید آورد که چون طائفهٔ نو ظهور پروتستانی یامانند آنهـا بعضی
از وسائل مروبه ازمعلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را
انجیل نامیده اند • ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح
ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل
معجزات محمدی را علیه السلام بد انکونه تفصیل بیـان نکرد • پس
معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمـانی باید
معجزات پیغمـبر صـاحب همـان کتاب را باید تعداد نماید چنـانکه
انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *
نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ونمیفهمی آنچه را که باجمال
برای تو میکویم باآنکه محتـاج بتفصیـل وشرح و بسط هسـتی *
آیات بینات ومعجزات باهرات که ازحضرت فخر انبیـا خلاصـهٔ
موجودات علیه السلام واز خلفـای راشدین وآل طاهرین واصحاب
کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمـای اعلام ورؤسـای شریعت مقدسه
آن نادر ترین مخلوقات • درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظـاهر
کردید وظـاهر است وظاهر خواهد شد • در نزد اهـل بصیرت
وایمـان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشـکار است • واما نسل
شریر و زنازادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را
نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *
جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان
چه کونه میکویند مؤلف ازآنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار
خود بر معجزات پیغمبرما براطلاعات خویش بیفزاید *
درخصوص معجزات در این مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم *
در قرآن عظیم الشـان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیـان
شد • و در احادیث که بسی معتبر ازاحادیث انجیلیـان است

بتفصیل آمد . واکر از معجزات دیکر انبیا چیزی باقی نماند مکر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبرما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پروتستان صاحب کتاب سخنی دیکر در اینمقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست . وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه در هنکام وقوع سستی وضعف در لشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت بر غلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدان سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد * این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سبک دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت . اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده در قرآن است . وبتفصیل در احادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راکفتیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار در مخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

و یا از وقایعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة
وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها ووقایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح
دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندگان
که بزرکترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی . آیانمی
بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباین پدید شد . ونبود مکر از تأویلاتی که در کلمات
والهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *
ای پروتستان برای تو مثالی ازکلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بویی ازعالم معانی بمشام تو برسد *
﴾ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴿ عیسی در حق یوحنا به پطرس
کفت که اکر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است . اواین سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنکاه این مطلب در میان برادران شایع کردید *
﴾ پیلی ﴿ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را
درسنهٔ ( ١٨٥٠ ) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ ( ٣٢٣ )
میکوید . غلط دویم که بقدماى مسیحیه منسوب است این است . که آنها
امیدوار برنزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیکر قبل از اعتراض
بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس کفت .
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب کفته است واثبات سهو وغلط را
بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *
الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال بر سخنکویی
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودرآنچه نوشتیم از باب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر کفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

امااینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنك آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیراکه اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد وجدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت رابراو دهد بجز جاهلان وبرادران شر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر ازتوریة خودتان آکاهی ندارید که درجاهای بسیار از اینکونه اخبار داله برفتح ونصرت داده شد مکر درفصل ( ۲٦ ) سفر لاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما ازشمشیر شما برافتند. وپنج کس ازشما صد کس ازآنهارا غلبه کنند وصد کس ازشماها، هزار کس ازآنهارا مغلوب سازند. ونیز دشمنان شمادر مقابل شما ازضرب شمشیر شما برافتند. اکنون اکر کسی بکوید که موسی خود اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنهادر ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میکوید. ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز ازمراجعت بکتب مصدقة خود شان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. ازعیسی که معجزات خواستند وکفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مکر علامت ذوالنون یونس ﴾ درآنجا کفت که شما از قراین استدلال برصافی هوا وخوبی آن یاباراندکی خواهید کرد یعنی اکر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که از روی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *
یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاءالله امنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجد الحرام
داخل میشوید وسر های خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه درسال اول محرم
شدید *
درآیت دیکر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از ممتنعات بودی . واز غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از مأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آکاه داشت *
چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾
ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند
حامل خواهد بود . که ناکاه آنحضرت از راه رسید ودر چشم
مبارك ایشان رمدی بود . وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق
اسلام رابر دوش پاك نهاد . وبدان تفصیل که شنیدهٔ در خیبر را
که عظمت وبزرکی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت .
که چون برزمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنکاه مصراع

باب را آن باب مدینهٔ حکمت وعلم بقوت یداللهی کرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد ۰ ولشکر اسلام رابد انسوی کذار داد ۰ این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم مافی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما *

آیات برمؤمنین کموجب هدایت آنها بصراط مستقیم کردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم ۰ وانیکه فرمود وکف ایدی الناس عنکم مقصود همسوکندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذیعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند ۰ وپس ازآن در ندك زمانی برفرس غالب آیند ۰ چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عیسوی بودند ومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید بخوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شما عیسویان اهل کتاب هستید وما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما ۰ نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند ۰ وآنکاه که اسلامیان را اندوه

پیداشد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود
﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام
که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست
که این کذب است وبیا باتو کروکان بندیم ٠ که اکراین کار تاسه سال
دیکر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم وکرنه تو بمن عطا کن ٠
صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینکونه کفتکوی کروکان
با ابن ابی خلف دارم ٠ فرمودند معنی بضع سنین ازسه سال تانه سال است
وبد بموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف
رهان بست ٠ واوپس از برکشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال
هفتم غلبه رومیان برفارسیان اتفاق افتاد ٠ وخلیفهٔ صدیق از وارثان
ابی بن ابی خلف شترانرا کرفت وبامر پیغمبری آنهارا تصدق کرد *
واز اینکونه آیات که درآن زمان دلالت آنهابر اخبار آتیهٔ قریب
الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآکاهی
آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ٠ وهمچنین از خبرهای
کلیه و وقایع عظیمه درآن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است *
﴿ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *
همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع
پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف
یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت
الهیه ٠ وبرقرار واستوار کرد دینی راکه مرتضی است برای ایشان
تاآخر ترجمهٔ آیات ٠ واکر کسی درخصوص معجزات وآیاتی
که دلالت براخبار از امور آینده دارد آکاهی کامل را طالب باشد
رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا
وجانشینان آنحضرت است نماید ٠ وعلی الاجمال باید دانست که بجز
ازاهل عناد ولجاج احدی ازخردمندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

قد تبین الرشد من الغی

## معیار هفتم

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورد . و کفت که بهشت محمدیان مجازی وجسمانی است . بدان طریق که هرلذت وعیش وعشرت نفسانی وجسمانی که قلب انسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد . واینکونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست . ودر این مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری ازموارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین درابطال امر قرآن عظیم الشان درفصل ( ۱ ) و ( ۳ ) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه وناراست خویش استدلال برمطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود اومردود است *

اکرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان درخصوص معجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود کفته شد . جواب تمامی اعتراضات اواست وباوصف آن محتاج بهیچ کونه جوابی خاصه برمنکرمعاند نتوانیم شد . ولی دربیان این مطلب که کفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیهٔ مقصود مجملا بقدریکه لازم است دراین معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یابعضی از قصه های انبیا
که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا
وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح
برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای
میکنند نتواند بود . اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع
شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید
آنهارا بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یافرقه از عیسویان مردود
بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *
بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای
کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میگویند از جانب خدای درکوه
طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا کردید .
وموسی بهرون تعلیم کرد وبیوشع والیعازار آموخت واز ایشان
بانبیا رسید . ویدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو
در قرن دویم میلاد مسیح درمدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد
که اکنون درنزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مسنا را دوشرح
نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیگری را دربابل درقرن ششم
از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال
که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح
دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *
این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب دراین
دشمنی علاوه بردلائلی که دراین مطلب دارند این است که شمعون
نامی که میگویند صلب مسیح را او برداشت وبدست او گرفتار
شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است
واقع بوده است *
بدین سبب نباید یك کلمه ازآن کتابها اعتقاد آورد . وچون
چگونگی بهشت وفرشتگان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر
اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت برکاهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم در جایی که آب نباشد وروزه داری ۰ وتبیین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است ۰ وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح بر آنها شد ۰ ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست ۰ پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ما موافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا باآنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید ۰ همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهر قرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد ۰ وهمان استنکار ظلمت مرنور را موجب ساری بودن کدورتها ونا وانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستورماند وراه خدا متروک وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند ۰ اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتساف برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند ۰ وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرک والحاد وجهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود ۰ به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چهـا کردند ۰ یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند ۰ عیسویان ومعلمان در وغگوی وگمراه کنند گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند ۰ ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند ۰ وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپا کردند ۰ مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند ۰ وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غبر

کنایه آنهمه هرج ومرج آنهـا را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتنـد ۰ تاکار بجایی رسیـد که ازدین وشریعت بجز از اسم چیز دیکر باقی نمـاند ۰ وآنکاه هنکام پیداشـدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسـی در رسالهٔ خود میکوید ﴾ همچنـانکه درمیـان قوم پیغمـبران دروغکوی بودند درمیان شمـا نیز معلمان دروغکوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخودشان هلاک عاجل را بیاورند وجمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان سـاخته خود شان بجای امتعه کذارند *

مبنای [illegible]ار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست ۰ ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیکر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است ۰ پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت ۰ وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیقی ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درکاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنهـا را مردود وغیر مقبول باید دانست *

## ﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تنـاسب مـدرک رابامدرک اساس ادراک خویش کن واز این یک باب هزار درازعلم را بر روی خویش کشوده دار *

کلام قـدیم الهی که بتوسط خلیفـة الله علی العـالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است ۰ بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکنند ۰ واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وعقبی وازاوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *
یك کلمه جامعه سخن میکوید وشنوند کان بلغتهای کوناکون هرکسی بلسان خویش معانی آنرادرك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *
آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن کفتن آغاز کردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را می‌شنید وحیران وتعجبناك میکردید . ودر اینباب سخنان می کفتند وبیکانکان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکرآن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنند کان برآن را مشاهده نمایید . وبدانید که ایشان همان استهزا کنند کان بروح القدس وحواریان هستند که آکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *
این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری ازپیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی کیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *
کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وكل يدعى وصلا بليلى * وليلى لاتقرلهم بذاكا ﴾

الحاصل چون (ميزان الحق) سخن از بيانات قرآنيه كه درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بميان آورد ولازم بود از اطوار معانى كلام الهى شرحى دراين نامه آورده شود . ليكن حيف ازآن معانى است كه بكوش مستمع بى انصاف برسد وموجب مزيد حيرانى وجهالت اوكردد بل برتمسخر خويش بيفزايد . مع هذا براى نمونه تنهايك لغت را درخصوص آيتى ازآن كلام حى وقيوم براى توبيا وريم تاآنكه بدانى روح القدس ازمنطق حواريان چكونه بيانات كوناكون را آشكاركرد *

بيچاره مؤلف ازاسلاميان شنيدكه قرآن هفت ياهفتاد معنى باطنى دارد . وچنان دانست كه اكريك معنى را بكيريم معانى ديكر غير مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعارى براين مطلب كرديم واكنون نيز كيفيت ذووجوه بودن آرا كفتيم . واضح است كه جملهٔ معانى غيرمتناهيهٔ قرآن كه كليات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واكراينكونه نباشد كلام حى وقيوم نيست *

اكرچنانچه آيتى درحق يك قوم ويايك امرى نازل كردد وبعدآن قوم بميرد وياآن امر بانجام رسد وآن آيت بسبب تمام شدن آن قوم ياكذشتن آن امر بلامعنى وبلاحكم بماند . قرآن حى وقيوم نخواهد بود . ولكن قرآن حى است وشجرهٔ طيبهٔ الهيه است كه اول آن برآخرآن جارى است *

﴿ تؤتى اكلها كل حين باذن ربها ﴾

درآيت كريمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع الميزان ﴾ يك معنى ظاهرى تحت اللفظى براى اهل ظاهر است كه آنها بجز ازلفظ رانمى فهمند زيرا كه كفتيم تناسب درميان مدرك بامدرك لازم است ولى درنزد اهل حقيقت وروحانيان قواعدى درتفسير قرآن هست كه آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد باناتی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آگاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی راکه بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس . ومطالب ومقاصدی راکه بعضی از آنهـا دریك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر . واطوار ناسخ ومنسـوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنهـا منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیگر بدیگران . وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است . وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر وآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی کـه عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار آنهـا تاهنگام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله ومانندآنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود گوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه گوش حیوانی رافروختـه وگوش مناسب بادراك حقـایق وارواح الهیـه بیـاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . وواسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آنرا دادند در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾

﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ ٠دراین جهان میزان دوکفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾

﴿ لن تضلوا بعدی ماان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شدهٔ بابراهیم است چنانکه بیشتر بیان آن راشنیدی ٠ واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیانات نغزو باریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ کهچون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند ٠ و پس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند ٠ واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم ٠ وجنت رابدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارکاه پدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن کفت که خدا جنت عدن راد وفلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا کذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی مذکورداریم اکرچه بیکانه را نصیبی ازادراک آن معانی نباشت *

﴿ چهار نهر ﴾ دو طبق چهار نهر دنیا است که در توریة درذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی ازچهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن ازمیم بسم جاری است ودرزمین بهشت شعبها ازآن منشعب کردیده وحوضها پرشده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمراست لذة للشاربین که ازمیم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی ازمیم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود برآن استوا واستیلادارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نورابیض ونور اصفرونور احمر ونورا خضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا ازآن چهار حکایت آوردند ومظهریت جستند. کلها ورياحين خاکیان را که درکلستانها وصحراها بینی ازنهایات آثار آن کلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که درهنکام تصفیهٔ هوا باآمدن باران ومیل آفتاب ازوسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب درآینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود ازهمان چهار رنك که ازعرش باآفتاب رسید ودرشعاع آفتاب غیرمرئی شد درآن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارکانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملك است. جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملك رئیس است وقبهٔ عرش راکه مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴾

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی کفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنکامیکه خدای فرمود یاعیسی تو کفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی کفت اکر کفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست . وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنهارا بیان کرده ایم . واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست . ودر کتب علمای اسلام وبزرکان دین مبین مبین است . ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر کردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها جلوه کر کردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعـظم الهی.
اسـت درهر عالمی از عوالم وجود لفظـا ومعنـا وذاتا وصفة باطوار
کوناکون ظاهر کردد انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد
مراتب موجودات واطوار افراد کائنـات تعدد خواهد داشـت ·
وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای
ساری کردید * ·
ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جمـلهٔ انوار
وروشنا پیها واصل همهٔ الوان ورنکها است · چهار است *
بیت المعمور که در محـاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضـات
ربانیه است ومکان روح الله عیسی است · مربع الارکانست *
خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال
ومناسك حج را باداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا
ومرئه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیکررا شناختند · وآن خانه
بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان
بناکرده شد · واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ·
مربع الارکان است · وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *
اساس دین خدا که اسلام است · کلمات چهارکانه است که از ﴿ تسبیح
وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله *
والحمدلله * ولااله الاالله * والله اکبر *
ارکان دین وایمـان حقیقی چهار است ﴿ توحید * ونبـوت *
وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لااله الاالله * محمـد رسول الله * خلفاء
رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *
همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار
بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال ·*
وچهـار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *
توحید خدای سبحانه برچهار کونه است که ذیلا مینکارم *
﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لاتتخذوا الهین اثنین انما هواله واحد ﴾ *

﴿ توحيد صفات ﴾ ليس كمثله شئ وهو السميع البصير *

﴿ توحيد افعال ﴾ هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شئ سبحانه وتعالى عما يشركون *

﴿ توحيد عبادت ﴾ فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا *

راهبي از راهبان نصاراى نجران ازيمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمين ابو ابراهيم موسى روحى له الفدا ﴾ آمد وبراى شرفيابى ازحضرت ايشان استيذان كرد وبفرداى آنروز رخصت قبول يافت . پس بخدمت آنجناب رسيد وازمسائل ومطالبى كه داشت سؤال كرد وآخر چيزى كه پرسيد اين بود . كه خبرده مرا ازچهار حرفى كه در آسمان است واز تفسير كنندهٔ آنها واز چهار حرفى كه بر زمين نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولى ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل كردد وتفسير كنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پيغمبران نازل نكرديد . واما چهار حرف دويمى را براى تو بيان كنم پس ﴿ نخستين آنها ﴾ لا اله الا الله است باقيا ﴿ ودويمين آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسيمين از آنها ﴾ خلفا واولاد پيغمبر است ﴿ وچهارمين آنها ﴾ ايمان آورندكان وتابعان ايشان است . كه ايشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله ازخداى سبحانه است . پس راهب بهمان چهار كلمه ايمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاكى كواهى كرد وكفت . وانهم المطهرون المستبدلون ولكم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين *

پس آنجناب ايمان اورا پذيرفت ويكدست لباس مرآن راهب راخلعت داد . يعنى جبهٔ ازخز باقيمت وپيراهنى ازپارچهٔ قوهى ويك طيلسان ويك چكمه ويك كلاه سركه درحديث بعبارت قلنسوه وارد است . آنكاه نماز پيشين را بجاى آوردند ومر راهب را فرمود ختنه نماى عرض كرد اختتنت فى سابعى . وچون كتاب حديث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید . وجمله این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی ازبرای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *
﴿ فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾
پس بهشت خدارا منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد . که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها . فؤاد است . وعقل . ونفس . وروح . وطبیعت . وماده . ومثال . وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذ نا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد وبهشت آنجا ازادراک حواس ظاهره وباطنهٔ ماها بالاتراست . بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درک نکنند . که میان مدرک ومدرک ازوجود مناسبتی ناچاراست . وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود . وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال درمعیار ششم ازمیزان اول آوردیم ودرکتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت . ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه درعوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجا است ۰
بالجمله معنی آیات را هر کسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید ۰ و با لغتهای مختلفه وزبانهای کونا کون سر ملك وملكوت وجبروت را واطوار احكام ناسوت را ازیك كلام بیان میفرمایند ومنكرانش استهزا میكنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ﴾

برادر من تو كه از عالم اجسامی وهنوز تكمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینكه از عالم ادراك تو سخن كوید راهی نیست ۰ واكر غیر این باشد خلاف حكمت خواهد بود ۰ همانا مانند تكلمات پدر است بلا تشبیه كه با طفل خویش كند واو را بزبان او و باندازه ادراك او تلطیف وتربیت نماید واز عالم او با او رفتار وكفتار آورد ۰ چون بخواهد او را رفتار آموزد دست او را كرفته بلهجه وحالت او مر او را ﴿ تی تی پایی ﴾ كوید وچون قدری بزرك شد وخواست كه او را بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها از عالم او سخن كوید ولباسهای رنكین بوی وعده كند و بوی پوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانه او را تماما اجرا میكند *
طفل شیرخواره كه هنوز دندان نیاورد وقوای او قوت نكرفت غذاهای لطیفه را نتواند خورد ۰ مادر او غذاها را ترجمه كند یعنی شیر نموده موافق طبع وقوای او ساز دو بوی دهد *
﴿ كلم الناس علی قدر عقولهم * وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیا بمنزله پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان با جهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات با طفال باشد ۰ این است كه اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند ۰ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت كه باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرکونه فساد و تباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند ۰ وآنهارا ضایع وکمراه نمودند وبدین خانهٔ رنکین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴿ همه اندر زمن بتوان است * که توطفلی وخانه رنکین است ﴾

پس مرخردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد ۰ واکر بخواهیم ازسخنان ناشایست و نسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها درکتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ اکرچه برخی ازآن پیشترمذکور شد ۰ ولی زاید نیست که فقرات دیکررا که اکنون درنظرداریم بنحواجمال درانیجابیاوریم ۰ تامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند ۰ ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند ۰ یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را باآن قالب ریخته وآورده اند ۰ پس درمعیار دیکر مجملی ازآنهارا بنکاریم *

## ﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود درحالت مستی شنیدی واولاد آوردن آنها ازپدرخودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن درهمین انجیل وتوریهٔ مصرح است ولوط راپطرس وحی عیسی در رسالهٔ (٢) خودچنان تمجید کرده که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناک فاجران بیزاری جست آن مرد صالح که درمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید ۰

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او ۰ و سهل است شوهر اورا بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده ۰ وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکور شد ۰ نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، برادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند ۰ نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنکاه کنعان پسرحام رالعنت کردو کفت اوبندهٔ بندکان برادرانش باد ۰ وسام رادعا کردو کفت کنعان مراورابنده بادوماننداین سخن رادرحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبورآورده‌اند *
عجب است که کناه راحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینکونه پیغمبر نمیدانم این توریة نویس چرایك نکته دیکررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی ۰ واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ راستکاری نامیده است عجب را ستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکوراست ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خودساره کفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اکرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند توبکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبربردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ۰ وبابراهیم

بخاطر او محبتها کرد وخدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته بابرا هیم تسلیم کرد *
به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند . آیامانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدر وغکویی امر کرد واو نیز دروغ کفت . ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ درفصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودرجرار مهمان شد . ودرحق ساره کفت که این خواهر من است . ملك جرارا فرستاد وساره را ازاو کرفت . وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد وکفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که اوزن شوهر دار است . تاآنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . ودر ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *
حالا خبر ندارید ازکتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تایعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (١٨٤٨) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند . وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت . ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند . ودور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تاوقتیکه خدا

را او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندگی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میگوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گناهی را نخواهم کرد لیکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعلت بغفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبوردر آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر گناهکار نباشد . زیرا که اوخوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهردو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گناهی دیگر بگردن ابراهیم بگذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میگوید ﴿ خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه ازمادرت درخانهٔ تو متولد باشد یادر خارج بزنی قبول نکن ﴾ ونیز میگوید هرکس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را ببیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرگ وهردو یعنی مردوزن در پیشروی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجههٔ اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی گردن هردو را باید زد وهمچنین موسی گفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی‌دانم چرا ازاین گناه فراموشی آورده درآنجا ذکر نکرد . که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . وآیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنارا می کنند *

﴿ درمیزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزایده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمانیان شنیدی * اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجدداودرا عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم درحق ایشان جاری است . وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق وابراهیم نداشته باشد اورا مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

درابتقسام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است ٠ ودر
❦ فصل اول انجیل متی ❦ تصریح بآن کرد ٠ وصاحب میزان
الحق در صفحهٔ (١٧٩٠) و (١٨٠) شرح وبسط دراین
مطلب داده ومیکوید ٠ خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق
وذریت اوثابت میکنم ٠ یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود
از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل ٠ پس
انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای
او آورد واینکونه انتساب معتبر شد ٠ فعلی هذا موابیان وعمانیان
داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه
کفته شد ٠ بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود
وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله
وحید است *
سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول
آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند ٠
بلکه پدر جماعت الله شد ٠ بلکه پدر خدای شدند ٠ بلکه خدای خود
داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید ٠
❦ درفصل (٢٦) سفرتکوین ❦ مانند همان نسبتی را که درحق
ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکاراو زوجهٔ خویش را کفت بااسحق
علیه السلام داد ٠ ووليم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره کوید ٠
ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود
کفت ٠ پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان درنزد خدای
محتاج وعظ ونصیحت بوده اند ٠ ودرآنجاها سخنان شایسته بعالم
خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *
❦ درفصل بیست وهفتم تکوین است ❦ اسحق درحال پیری ونابینایی
عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیرشده‌ام ونمیدانم کی خواهم
مرد ٠ بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای
که پیش ازمرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم ٠ مادر یعقوب

اغطلب را شنید واورا فرستاد وازکله دو بزغاله آورد وآنهارا طعامی
ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند ۰ وچون کردن ودستهای
یعقوب برخلاف برادرش موی‌دار وپشمین نبود ازپوست بزغاله‌ها پوشاند
که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ۰ ودعای
خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق اوکند ۰
والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست اوکرفتند
وبدان دعا برکت زمین وآسمان ۰ وفراوانی کندم وشراب ومخدومی
ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید ۰
وازجملهٔ دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ۰
وپسران مادرت برای تورکوع کنند ۰ لعنت کنند کان برتوملعون
شوند ومبارك کنند کان تومبارك باشند ۰ تا آنکه عیسو ازشکار
باز آمد ودرآنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد ۰
وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن
کرفت ۰ عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکربرای من ازآن
دعاچیزی نکاه نداشتی ۰ تا آخر حکایت آنها که دراینجابطورخلاصه
آوردیم واکرکسی بخواهد رجوع بکتاب مذکورنماید *
﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکوراست ﴾ یعقوب بدختر کوچك
لابان پس‌ازمخبرکردن او یعقوب را درتزویج دو دختر خویش اظهار
میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سالی اجیر
شد ۰ بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجهة برادری بامن لازم
نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی ۰ آنکاه یعقوب بجهة
محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی
بخدمت بسر آورد ۰ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی
وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبابود
﴿ لیا ﴾ دختر بزرك راکه نازیبا بودی وسستی وضعف درچشمان
او بود بوی داد ۰ ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید
بجایش کرده‌اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ۰

چرا فریبم دادی مکر من بجهة راحیل خدمت نکردم ● لابان گفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند ● تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز گرفت وهردو خواهر را جمع کرد ● وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدترز کناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه وازالهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سربجنبان که جای تحسین است ﴾

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم ● باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد ازبیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیارکمی ازآنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم ● باآنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند بایحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام ازالهام و وحی بکذاری ● وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امرخدای استکبار آورد ● و باستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ کفت واطاعت نکرد ● که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خدا وندا ست . یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس بکوش انسانی ازخلاصه های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه های خوب حضرات پروتستانتها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنکامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزسیم لابان فرار کردن او را دانست و برادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت . وبوی رسید وکفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی دراین کار احمق کردی . ونکذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن کفت مبادا سخن خوب وبابد به یعقوب بکویی . چرا خدایان مرا دزدیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها کشت خداهارا پیدا نکرد . بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی وپنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغکوی بودی . وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ کفت *

﴿ درفصل سی ودویم ازسفرخروج توریة است ﴾ هرون امر کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وکوساله برای آنهاساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند . باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن او در جاهای بسیار از کتب سماویهٔ خود شان مصرحست *
﴿ درزبور ( ۱۰۵ ) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی
و برگزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾
وهرون قدیس رب . ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون
درنزد آکاهان ازآنها واضح است *
﴿ درفصل ثانی ازسفرخروج است ﴾ غضب موسی برخدای
شدید شد ﴿ تاآنکه کوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان
خدا بروی بشدت غضبناك کردید *
﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای
چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل ( ۱۳ ) سفر القضاة است ﴾
﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا
که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست
فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة
که درفصل شانزدهم همان سفر مذکوراست بغزه رفت . ودرآنجا
بایك زن زناکار جمع شد . ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا
نام شمسون بوی عاشق شد . ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین
بدلیلا کفتند ازاوبپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واورا
می بندند بطوریکه نتواند بکشاید . واورا وعدهٔ پول بی اندازه
دادند . شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا
بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها وبندها را
پاره میکرد . تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك
آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار
دروغ بمن کفتی وآن زن چند روز اورا آرام نداد . تاآنکه اورا
ازآن سر آکاهی بخشید که اکر سر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنکاه نزد بزرکان مردم فلسطین خبرفرستاد وآنهارا آکاه ساخت . پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش کذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید . بزرکان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا درآورده . ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی کذشت بزرکان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرك قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودر هنکامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تا آنکه میکوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پراززن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزارکس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وکفت ﴿ یاعلی غرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند . وشمارهٔ هلاك شدکان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال دراسرائیل پیغمبری کرد ❊ ..

کتابیان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکرسخنانی که درسفرتکوین آوردند . وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبراورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدای را تحقیر وعیناك کردی . در نظر گاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی . اوریای حیتانی را کشتی و زن اورا گرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه گفت ﴾ بلا بی بسر تو بیاورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم که در روشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان در روز روشن خواهم کرد . داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه توگذشت وهلاك نشوی . لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهر گردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادگان ازموابیان وعمانیان وادومیان وصیدانیان وحیتانیان . وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد . واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند . وسلیمان را تعلق خاطر بآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند . ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید . وبتخانهها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت . وهمچنین برای زنان دیگرخویش مانند آن کار راکرد . وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ نمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی ازبندگان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ جمنون پسر بزرك داود باتامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید وبراو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

﴿ در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت ( ٢٢ ) است ﴾ برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت وپس ازآن باپدرش جنك کرد وازبنی اسرائیل بیست هزار کس راکشت واین جنك در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات ازکتب مقدسهٔ اینان همینقدرها برای توکافی است . وباآنکه این نامهٔ پاك رابزیاد تر ازاین آلایش بیالاییم . اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هرکاه مرد خدا شناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانها را معلوم نماید درتشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

در اثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکز شایسته بخداوندی خدای وتوحید باری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واکر خود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که در قواعد وعقاید اهل توحید هرکز روانتواند بود ﴿ پولوس ﴾ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر ثلث انجیل تقریباً رساله های او است واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز کاهی درشریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقو نسطوسیان نوشت وتصریح
کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان
نمود وکفت که ظن من این است ٠ وهمین ﴿ پولوس ﴾ است
که درخصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت وا بغلط انداخت ٠
تا آنکه عهدخدای راباطل شد وبدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی
که با ابراهیم واولاد وذریت او داشت استوار کردید ٠ واین
پولوس است مقدس عیسویان وبشدهٔ مسیح موهومی ایشان ٠
که درحق وصی نخستین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات
آورد ٠ ودرنامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾
بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾
برتکدیروتوبیخ رو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم ٠ که پیش
از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت
وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست ٠
ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند ٠ همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز
ازمدارای آنها کول خورد ٠ ولی چون باقتضای حقیقت انجیل
رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنها را دیدم درحضور همه به پطرس
شمعون کفتم که اکر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده
وبآداب یهودان راه نمیروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار
یهودان میکنی ٠ مابالطبع یهودیان هستیم از کناهکاران زندیقان
نیستیم *
﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود کوید ﴾ مسیح
بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت
منهستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را
میفهمی *
این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود ٠
باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان
نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند ٠ بل افضل از موسی ودیکر

پيغمبران بنی اسرائيل بودند . وروح القدس وخدا وپسر خدا
باايشان يكی شده بود . چنانكه مكررا عيسی كفت همچنانكه
خدا بامن يكی شد شما نيز بامن يكی شديد وبقساعد؛ حكمت نيز
چنان است كه حال عين محل است *
راستی ديكر كسالت آمد وافسردكی غالب شد . ازخدای تعالی
درخواست ميكنم كه مارا . بنكارش وروايت اين سخنان نالايق
بمقربان دركاه احديت وتقدس او نكيرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهديتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ﴾

چون اكثری ازمطالب ميزان الحق پروتستانی درضمن مطالب
وبياناتی كه دراين نامه پاك آورديم باندك تأملی واضح شود وبطلان
آن سخنان باطل آشكار كردد . نخواستم كه بعضی ازسخنان او را
كه درنهايات كتابش آورد بعينها دراين اوراق بياورم . وهيچ
سخنی دركتابها وزبانهای ايشان پيدا نتواند شد كه جواب آن دراين
مختصر نامه بتصريح يابتلويح ياباشارت يافت نشود . كه اين نامه را
ازآثار الهامات حقيقيه الهيه كه بتوسط الهامات ناطقه برما
رسيده است نوشتيم والحمد لله المستعان *

## ﴿ معيار نهم ﴾

ازسخنان متفرقه وپريشان كويی ميزان الحق كه ازروی بی انصافی
وعناد درنهايت آن كتاب كفت . واز احاديث طريقين وفرقه‌های
اسلام ومسائل مختلف فيها بيان كرد . وسخنانی را كه شايستهٔ براهل
علم ودانش ولايق مرد دين شناس بل مناسب مقام هيچ خردمند
باادب نيست آورد بهتر اين است كه باغماض بكذريم ومقابله بمثل
نكنيم . بعلت اينكه شمشير اهل علم برهان ايشانست . واينك شمشيرما
كه كردنهای آن سخنان مزور را ازپيكر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند • اینك عصای موسی که ریسما نهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند • ای ساحران که سخنان مزوررا در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه • برای پذیرفتن خاصه وعامه • برادرانه نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا جویید • واز تعصب وعناد تبرا کنید وبرخدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار • ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند • مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت بی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی • ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن • یاسخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار • بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی • ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار • اکر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت • ازروی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول وموجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ﴾ درهنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط . ومالك ممالك ملك وملكوت . وعالم برتمامی اشیاء وکل ذرات بود . چکونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد . وچکونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چکونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج ازشعله غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا درمکاشفاتش احساس وجود پاك او راکرد . ودر پیراهن خون آلوداو که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ﴾

جهان ایجاد ازبعض جوداواست . شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست . علم لوح وقلم جزوی ازعلوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . ونانوشته می خواند . وخدای بآن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی راکه مسیح درهنگام بشارت ازمقدم اوکفت . سلطان این جهان می آید ومرانیست چیزی ازآنچه اودارد . وبااینکه من کلمة الله ام وروح الله ام . ورسول ازاولوالعزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی دراین جهانم . درهنکام موازنهٔ کمالات من باآنجناب مالك هیچ چیزی نیستم *

آینه که حکایت اززید متجلی کند واورا بجمال وکمال نماید . واضح است که صورت درآینه را چشم وابرو ودست وپای وجملهٔ اعضا مانند زید تواند بود . لکن اکرآن صورت موجد باشد چون ازاو پرسند که آیا توچشم را مالك هستی کویدنی . واکرپرسند که دست داری کوید حاشا . کویند چیزی اززید متجلی درتوهست کوید لا *

﴿ باوجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرك شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه
او دارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنگاه از او پرسند *
﴿ بانك طاووسان کنی گوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾
بزبان دیگر گویم ۰ که مالك نبودن زید آینهٔ را در مقام نسبت بذات
متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *
قائم بودن هرچیزی باچیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست ۰
قیام صدوری است ۰ وقیام ظهوری ۰ وقیام تحققی که رکنی نیز
گویند ۰ وقیام عروضی ۰ وسخن در این قیامات بسیار است
ولی باجمال در اینجا بذکر آن پردازیم *
﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثر ومؤثر است یعنی قائم بودن اثر را
با مؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام با متکلم وشعاع با منیر وصورت
در آینه باشخص مقابل ۰ ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثر را بذات مؤثر
نه در صدور ونه در قیام ونه در بقا وثبات بوجهی راهی نیست ۰
پس مؤثر که گوییم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است ۰ اگر
در اینحال صورت در آینه دعوی تمامیت واستقلال را کند مؤثر قطع
توجه ومواجهه از وی کند واو فورا معدوم گردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است
باصورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾

﴿ قیام تحقق ﴾ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه
سکنجبین پیدا نشود ومحقق نگردد مگر بسرکه وانگبین *
﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند
قائم بودن الوان است با محل آنها ۰ درست بفهم چه میگویم واین
سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان ۰ این سخنان بگوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطورکلیت کفته شد . که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آورد . نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

از آنجمـله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبـل یعنی آخور تولدیافت . وقرآن کفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل درایذباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴾ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴿
﴾ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴿

دردهنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میمردم پیش ازاین و بکلی از فراموش شد کان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیرآن درخت این سخن را کفت . بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهـای قوم را وآرزوی مرك را کرد . از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجـا کردی . اکرچه درواقع مکان ولادت باسعـادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحـا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد · وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دوم لوقا ﴾ چنان است *

درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل اوتمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـده خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنهـاجای نبود · پس توانیم کفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید · ودر میان دوغلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود کـه اکر آن اختلاف واضحاثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد · وهمهٔ اینکونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام ازاسـلام وغیراسلام است *

زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعـاومتفرقا در بیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده‌شد · در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم · وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تواکر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجلاج نبـاشـد که توشطرنج ندانی ﴾

## ﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است · ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسـین روحانی تواند بود · اینـك آخرسال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آکاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه · که بقدر مقدرت ودر خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجـدید سال خویش کنند · وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته · وبدین پنجاههٔ حقیقی تمسك جسته · از پنجاههٔ بدعتی فراغت کیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز وماه وسال مارا بغفلت وبدبختی نسازد *

﴿ یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرك الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت . وقادر برحکومت درعوالم سفلیهٔ ایجادبود . وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناسایند شناسایی آفریدکان رانیز در وی پدید کند . وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودرهرکدام از آن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه رایاد کرفتی . تا آنکه منتهی بعنا صرکشتی طبایع چارکانه درتوکار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیکر مضمحل ودرهم شدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفر خویش کر دیدٌ * ازاین مقام ترا ندای باز کشت رسید . صعود کردی . ودرنبات اسجنان یافتی ودرحبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه کذشته ازثفل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی ونطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . ورباح چهار کانه بدستیاری چهار ملك یعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ﴾ برتووزیدن کرفت قوای اربعه از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا وآتش وآب وخاك ﴾ ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدر شد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه کانه رسیدی . وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی . ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی . وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

﴿ عهدها کرده‌ایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفانکنیم ﴾

﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه راکه در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد کرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی . واین فراموشی یا بجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد . وآنها همه از عالم اجسام وکدورات برتو پیوست . یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویا از راه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنها را بود . تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارکی وهنکام فطام وایام صباوت تواتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بویی بری وبدآنجا اتصال جویی . ودرآن مقام خدای تعالی انبیا ورسل وجانشینان ایشان را محض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد . که ترابسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند . که نظر را ازبیکانه بازکیر . والتفات باین خانهٔ رنکین مکن . وبازکردبسوی خداهمچنانکه ازآنجا آمدی *

﴿ فاسربا هلك بقطع من الليل ولايلتفت ﴾

﴿ منكم احد وامضوا حيث تؤمرون ﴾

هرگاه دراینحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند گشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازمر زبانی که خواهد میفرماید • اگر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوئید وتابع ومتأسی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد • وگناهان شما را که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی گناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند • واولادصالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان رادر این نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحق را باطلی است برآن مماثل • وهرآنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودر مقابل ملائکهٔ موکلین برهدایات وعلوم حقه • شیاطین موکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنند گان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا گرفته اند • زیرا که اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنگام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل در جملهٔ جهان • سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا درامردین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس • وتدبر وتعمق در کاردین وامر بازگشت بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زبونی ده • دل خویش را که جایگاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خا کش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پا کش دار ﴾

این نکته را فراموش نکن * که در امر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید ٠ واین راه باریك را درین شب ظلمانی تاریك بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد ٠ واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی از آیینهٔ دل خویش نتوانی زدود ٠ وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است ٠ بتوسط قرای ظاهره که سیر تو در آنها مقرر است فائز نکردی ٠ خدارا زیارت نتوانی کرد ٠ وبخطاب ﴿ سیروا فیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد ٠ وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کند ٠ وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین ٠ ومنکری آیات الله فی کل حین ٠ والله حسبنا ونعم الوکیل ٠ ونسئل الله حسن الخاتمة ٠ وشفاعة محمد شفیع المذنبین ٠ والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه ٠ فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور
سنة (١٢٨١) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (١٢) جمادی الاولی من سنة (١٢٨٨)